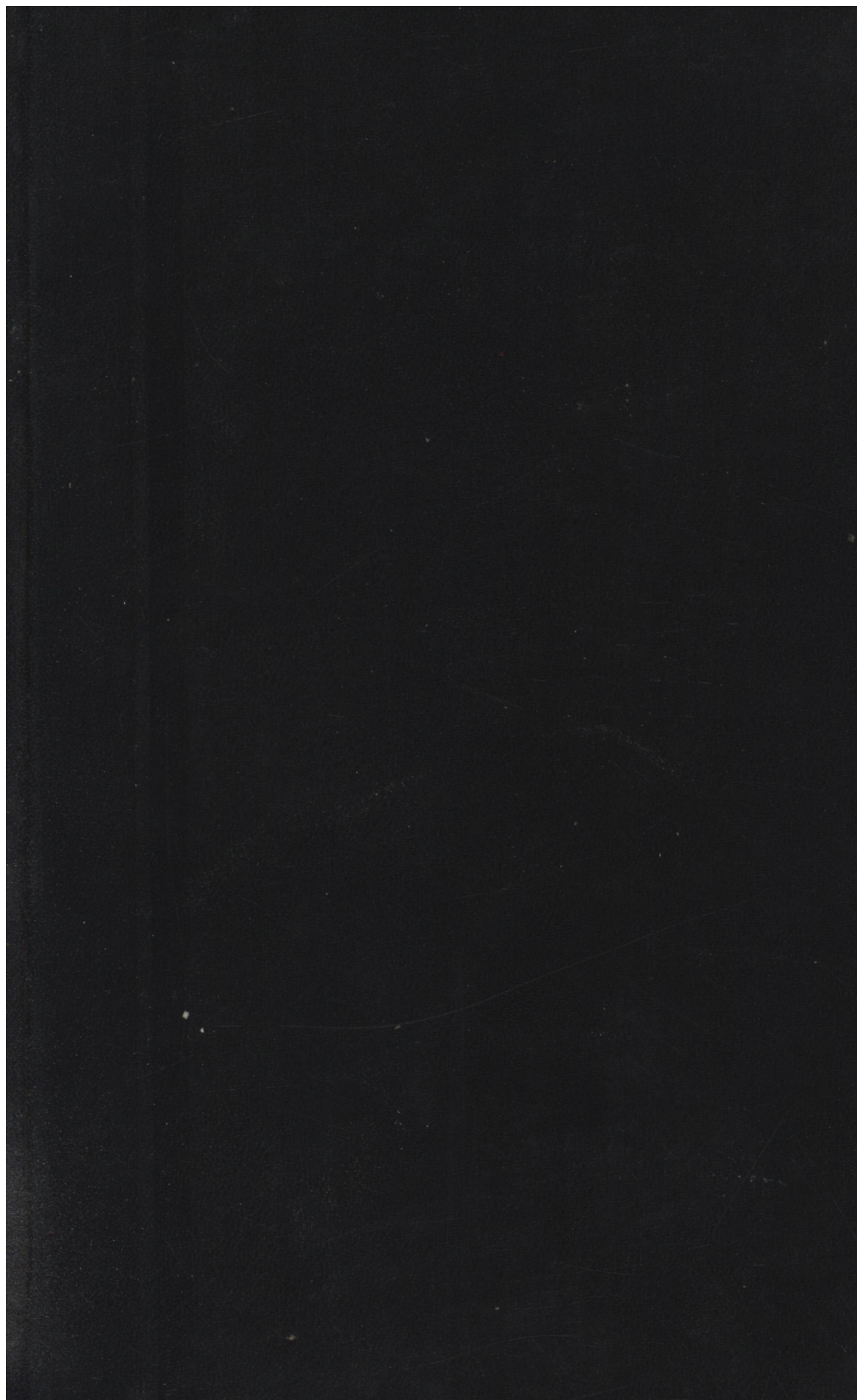


۵۰  
اسرار الاله

محمّد

حبيب

محمّد









اسکن شد

# اسرار الالامار

خصوصی

حرف  
بیت

تألیف

فاضل یازندانی

مؤتسه ملی مطبوعات امری

۱۲۴- بیع





## «ب»

(ب) در عربی حرف جر و وارد هر

اسم برای افاده معانی کثیره از

آن جمله الصاق و ربط است . در

ب

کتاب اقدس :

" بسمه الحاکم علی ما کان وما یکون "

دیگر سببیت قوله :

" قد ماجت بخور الحکمة والبيان بما هاجت "

نسمة الرحمن . "

دیگر استعانت قوله :

" وبها تنصب اعلام النصر علی القنن والالتلال "

و قوله :

" بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابع "

القدرة والاقْتدار . "

دیگر صاحبت قوله :

" وحمل المیت بالعزة والاعتزاز . "

دیگر ظرفیت قوله :

" واحفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا

بالاثواب . "

و در آثار عرفانی شیعیان مقامی رمزی الهی نسبت به  
نقطه و (ب) مذکور و مأثور گردید و در آثار بیانیه  
فلسفه مخصوصی درین باب ابتکار شد که در ضمن  
شرح نام نقطه ثبت است .

و در توقیعی است :

" الحمد لله الذی جعل طراز الواح صبح

الازل طراز الالف القائم بین البائین فلاحات و  
اضائت " الخ

که مراد رمز باب میباشد و در ضمن (س) نیز ذکر است .  
و در آثار ابهی (ب) و (ب ه) رمز از خودشان بسیار  
است و از آن جمله در لوح حروفات مقطعه مذکوره  
ضمن نام یحیی قوله :

" هذا کتاب من الباء قبل ها " "

و نیز (ب) بدانگونه که در ضمن لغت صحیفه از

صحیفة العدل نقل است در الواح رمز از ملاً محمد باقر بشرویه از حروف حی گردید و نیز شهر بار فروش مازندران که در عصر پهلوی به ( باهل ) مستحق گشت بنام ( ارض الباء ) و به عنوان ( ب ) در آثار مذکور میباشد و بشرویه خراسان بعنوان ( ب ) یا ( ب ش ) در الواح و آثار بسیار مسطور است بدین طریق :

" جناب ملاً باقر ب بسم الله الاقدس الابهی "

و " جناب اسمعیل ب " " جناب محمد حسن ب " و " جناب ابوالحسن ب "

" ورقة الفردوس ب ان یا ورقتی اذا هبت علیک فضلی من مشرق عنایتی و حضر تلقاء وجهک لوح امری الذی نزل من سما مشیتی و هوا ارادتی خذ یمه وضعیه علی عینک . " الخ

" روحانی ب بسم الله الاقدس ان یا امتی قدر قم لك كتاب کریم اته من لدی الرحمن الرحیم " الخ

" ب آقا محمد حسن الذی فاز ب لقاء الله " الخ

" بسم الله الاعظم الابهی محمد حسن فی ها " الخ

" یا حزب الله فی الباء والشین اسمعوا ندا الله الطک الحق العدل المبین "

و نیز ( ب د ) در بعضی از الواح رمز از باد کوبه است  
 قوله :

" انا اردنا ان نذكر في الحين اوليائى واحبائى  
 فى الباء والدال " الخ

و نیز ( ب ) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله :  
 " حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدوم من طاف  
 حوله الاسماء " الخ

و مراد از " من طاف حوله الاسماء " غصن الله الاعظم  
 است که به آن ایام در بیروت بودند .

به فارسی پدر و بر بزرگان خصوصاً

مشایخ روحانی اطلاق گردید

چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر

اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که در سورة الهیکل  
 خطاب به اوست :

" ان يا پاپا اخرج الحجاب قد اتى ربّ -

الازهاب فى ظلل السحاب وقضى الامر من لىدى  
 المقتدر المختار ."

و باب به عربی ( در ) و ( مدخل ) است . ابواب جمع

و باب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصلت و هر

فصلی از کتاب هم اطلاق میشود . در لوح طب است :  
 " وهذا القول في هذا الباب فصل الخطاب "  
 و باب و ابواب به بزرگان خصوصاً بزرگان روحانی که  
 درهای فیض و سعادتند گفته میشود و حدیث نبوی  
 " انا مدينة العلم و علی بابها " معروف است .  
 و از آثار نقطه در رساله غنا است :

" روایت مهزم اسدی از امام جعفر صادق  
 قال قال رسول الله انا المدينة و علی الباب فكذب  
 من زعم انه يدخل المدينة لا من قبل الباب "  
 و نیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین  
 است :

" السّلام عليك يا باب الله السّلام عليك يا  
 كلمة الله "

و در شرح کوثر راجع به ابواب و نواب بعد از امام  
 حسن عسکری است :

" فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله و قد  
 حضر ما بين طلعت خلق و لا يعلم عدتهم الا من شاء الله  
 و ان في الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون و نواب  
 مقربون و ان مدتها قضت في سبعين سنة و اربعة

وعدة أيام معدودة وان في تلك الايام كان نوابه  
 روحى فداه عثمان بن سعيد العمرى وابنه ابى جعفر  
 محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم  
 الحسين بن روح ثم على بن محمد السميرى وانهم  
 كانوا في غيبته الصغرى محال الامرو مواقع النهى وان  
 الشيعة يرجعون اليهم في اوامر الالهيه والشؤونات  
 القدسية المشرقة من ناحية المقدسة . . . ولو ان ظهر  
 من الابواب الاربعة آيات عجيبة و من المفترين سيئات  
 عظيمة ولكن لم يعدل في كتاب الله بحرف من توقيعات  
 المتلا لثة من نور الجلال . . . فاذا عرفت مقام الابواب  
 فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روحى فداه بعد  
 معرفته وان نيابة العامة لا عظم من الخاصة لانه بنفسه  
 يوقد من نار الحب لمعرفة وطاعته . الخ

ودراثرى به امضا خادم ٦٦ خطاب آقا ميرزا ابوالفضل  
 گهايگانی است :

” واینکه در باره شلمغانی و ما ذکره فی ظهور  
 الله الاعظم مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نطق به  
 لسان القدم يا ابا الفضل قد نطق الحق و اظهرت  
 ما كان مستورا في كلماته مقصود مبشر يعنى نقطه اولی

روح ما سواه فداء از ذکر این فقره خرق اوهام ناس بوده آن جناب میدانند که شیعه غافله درین مقام چه ذکر نموده اند گاهی به ایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا نموده اند و هنگامی ذکر سرداب و بحر از السن کذبہ ایشان جاری و ذکر جاہلقا و جاہلسا و سائر واضح و مہرین کل ہر مرکب ہوی راکب و در بیدای ظنون و اوہام راکھ و مقصود حضرت آن کہ فی الجملہ بہ این ذکر خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکہ آن کینونت مقدسہ و ذات مقدس در اصلاب است نہ در شہرہای مہومہ مجعولہ چہ کہ در اول امر استعداد اصفای بیش از این در خلق نبودہ و ہر حسب ظاہر آنچہ فرمودہ اند مطابق بودہ ما جری من قلمہ الاعلی انہ بنفسہ ینطق بین الارض و السماء ہانی ام الکلام بین الانام و الحق الظاہر بین الخلق و بیان الرحمن فی الامکان تعالی من ذکرہ و یذکرہ فی هذا الحین و شہد لہ بما شہدت بہ الکائنات الامر للہ منزل الآیات .

و در عقاید شیخ شہیر احسائی تقریباً بہ اسلوب عرفا بعد از مقام نبی و امام وجود واسطہ ای کہ حامل فیض امام بہر رصیت باشد فرض و بہ منزله رکن رابع اصول

دین بلکه جز" اخیر طت تاّمه است و بموجب حدیث  
 مأثور " لا یخلوا لارض من حجة " هرگز زمین بی وجود  
 باب چه ظاهر یا غیر معلوم بر قرار نمیشود و حتی در آیام  
 بهیمر هم طبق حدیث مشهور " السّلمان منا اهل البیت ."  
 سلمان باب زمان بود و " السّلمان باب الله " گفتند  
 و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز بتوالی قسرون  
 ابوابی را معتقد شدند و ملا محمد باقر مجلسی و بعد  
 او در قرن دوازده شیخ حسین بن عصفور باب زمان  
 خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسائی و بعد از وسید  
 رشتی حائز این مقام گشتند .

و در مناجاتی از نقطه است :

" وَاِنَّ الْبَا بَیْنَ لَدَیْكَ مَظْهَرِ اَنْوَرِكَ وَسَرِّكَ فِی  
 كُلِّ الْعَوَالِمِ وَانَّهُمَا مِنَ النِّقْبَةِ الطَّائِفِیْنَ حَوْلَكَ " الخ  
 چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور  
 میباشد و مراد از بابین شیخ احسائی و سید رشتی  
 است .

و قوله :

" وَاِنْ لَّا حُدَّ مِنْكُمْ فَرَضٌ اِنْ یَدْرُسُ فِی بَیْتِ  
 بَابِ اللَّهِ الْمَقْدَمِ مِنْ آيَاتِنَا " الخ

که مراد از باب الله المقدم سید رشتی است و مفاد آنکه یکی از علماء اصحاب باید در خانه وی به کربلا تدریس از روی آثار جدید نماید .

و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سوره یوسف ندا بعنوان بابهت مرتفع نمود قوله :

" و اتبعوا ما اوحى الينا من احكام الباب فسى ذلك الكتاب سلما لله ولا مره على الحق رضيا . "

و قوله :

" اعلموا يا اهل الارض ان الله قد جعل مع الباب ( خود آن حضرت ) بابین من قبل ( شیخ و سید ) ليعلمكم امره على الحق بالحق من حوله على الحق مشهودا وان الله قد قدر لكم فى الباب بابا ( ملاحسین بشرویه ) على الاذن ليعلمكم الى الباب بانته . "

و قوله :

" ولقد اخرجها الحجة بقية الله صاحب الزمان عليه السلام الى بابه الذكر . " الخ

که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد و در توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الآ بعزاة رابع لم يكن نفسه الآ ظهور مرایا  
ثلاثه ولذا قد خلقنى الله من طينة لم يشارك فيها  
احد ."

و شهرت بنام باب باقى ماند که در لوح بهاء الله به  
حاجى محمد کریم خان است :

" تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم  
و ذکر اتم غلط است "

و در ضمن نام ( الف ) و دعای الفین و ضمن لغت  
( جوار ) کلمات در عدم ادعای بابت منصوبه و کلمات  
منقولہ شرح کوثر در بیان اعظمیت مقام بابت عامه ثبت  
است و چنانچه در تاریخ مفصل بیان شد در سنین اولی  
ملاحسین بشریہ باب و واسطه ما بین او و شیعیانیش  
بود و طولی نگذشت که بابت را به او وا گذاشتند .  
و در لوحی است قوله :

" همین ادعای بابت حضرت اعلی روح ما  
سواء فداء مدل و مظهر شوئ ناس بوده و هست در یک  
مقام بابت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند چه کل  
در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات  
آفتاب یقین نه الآ من شاء الله و در هر بیان که از مشرق

اراده<sup>۱</sup> رحمن ظاهر اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سما<sup>۲</sup> معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع را لحم مضر است سبحان من يعطی کل ذی حق حقّه کلمه ای در باره حسین بن روح از افق قلم آن حضرت ظاهر هنیئاً لحضرتك ثمّ مرئياً بدوام اسماء الله وصفاته بما عرفتموه من قبل ما بین این مردم و این نفوس شخصی انسانی بلا کل ما یعلم یقال متمسک باشد<sup>۳</sup>.

و قوله :

"از جعفر برادر عسکری سو<sup>۴</sup> ال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند فرمود طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقامی بود و افترا<sup>۵</sup> بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه<sup>۶</sup> مقدسه و ظهور توابع بهمین آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب<sup>۷</sup> از این لیب گذاشتند الخ

و مفاد امثال این بیانات از آثار ابهی که نبذه ای هم  
ضمن لغت جاہلسا ثبت است چنین میباشد که آنچه  
در آثار بیان در سنین اولیه راجع بوجود و غیبت محمد  
بن الحسن و صدق مدعیان باہت از نواب اربعه و  
باہت عظمی و امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت  
وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود چنانچه آثار  
و احوال بعدیہ خودشان این موضوع را کاملاً توضیح  
و تبیین نمود و عین کلمات صریحه نقطۃ البیان درین  
خصوص نقل از رساله دلائل سبعه ضمن نام (سبع)  
میباشد .

و در توقیع است :

" و اتنی انا قد اظهرت نفسی فی الابواب فی

اربع سنین . الخ

و در توقیع به عظیم :

" ان اشهد ان الله قد اظهرنی فی الابواب

عدد الدال و انا کنا فیہ ناطقین فلما قد عرفت نفسی

کلشی . الخ

فارسی جد و استعمال در مرد

بهر و بزرگ بنوع احترام و شفقت

بابا

میشود و عده کثیر در آثار این امر به شهرت اسمی و یا تجلیلی باها مذکورند از آن جمله نامه ای به خط آقا میرزا موسی کلیم برادر ابهی که حسب الامر به ملا زین العابدین عمو به جهت حرکت دادن شهریانو خانم بنت آقا میرزا حسن برادر مهتر از تاکر نور برای اقتران با فغن اعظم نوشت قولہ :

" هو البهی الابهی باها بیا باها بیا هر قدر زود بیائید دیر است امر فرمودند که بهر قسم مصلحت بدانید نورچشمان را حرکت داده عازم کعبه مقصود شوید بایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوی خوب است و الا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود به بغداد هر قدر لازم باشد اگر نورچشمی چیزی نداشته باشد بقدر کفایت با قرض شود و یا چیزی فروخته شود ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید مهدی یزدی در آنجا است آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت میکند زیاده هر قدر زودتر حرکت نمائید بهتر است ملاحظه بغداد را نمائید این صفحات بسیار

سرد است انشاء الله حين حرکت اخبار مينمائيد گلشوم  
خانم را هم امر فرمودند که بياوريد . " الخ  
و ملا زين العابدین مذکور از خویشاوندان نزدیک است  
که تشرف حضور در بغداد یافت و مقصود توجهش به  
ادرنه بود .

و نیز در خطابی است قوله :

" در همین چند روزه در صفحات قم جناب  
میرزا بابا خان را در نصف شب درب خانه در زدند و آن  
مظلوم با پسر بنهایت محبت آن اشرار را درون خانه  
بردند و غایت حرمت مجری داشتند بخت گوله ها  
به سینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و فریاد  
آوردند . " الخ

و مقصود ملا بابا خان آوہ ای است که مناجاتی برای  
طلب مغفرت در حقش صادر گردید .

و در لوحی به بابا حسین است قوله :

" یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادی — ک

المظلوم . " الخ

و شیخ بابا سعید طقب به مظهر علیشاه نیز مخاطب به  
لوحی میباشد .

در لوحی هدف و محرک

و تاریخ و کیفیت بعثت

خود را بیان کردند :

## باب العطاء

" بسمی الذی به فتح باب العطاء علی من فی الارض والسماء ذرات کائنات شاهد و حقائق ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغینه و عناد نداشته و ندارد در لیاالی ندایش مرتفع و در اسحار حنینش و در ایام ضجیجش در کتب سماوی از قراری که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده لکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزو ؛ اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بوده بشأنی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصودی جز قطع دهر ظالمین نبوده و لکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حق جلّ جلاله میطلبید آنچه

را که سبب محبت و الفت و اتحاد کل من علی الارض بود  
تا آنکه بخت در دَوم ماه مولود قبل از طلوع جمیع  
اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج  
میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل  
و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیت  
اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الامر الحین الظهور  
اذا فزت بما جعله الله بدء فرح العالمین و مشرق  
العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی  
آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بود به امر میرم  
محتوم برداشتیم و آنچه علت اتفاق و اتحاد جاری و نازل  
لا ینکر فضل هذا الظهور الا کل غافل محجوب و ظالم  
مفوض الواح نازله مقدسه و لوح نداء شاهد و گواه  
طوبی للمنصفین و طوبی لکل صادق امین انک اذا  
سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً  
من عندی قل الہی الہی لک الحمد بما اسمعتنی  
ندائک و عرفتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مستوراً من  
اعین عبادک اسألك یا سلطان الوجود و الحاکم علی  
الغیب و الشہود ان توقفنی علی ذکرک و خدمتک  
و خدمة اولیائک ثم ایدنی علی استقامة لا تبدلہا

شؤونات خلقك وشبهات عبادك انك انت المقتدر  
العزیز الوهاب :

کشور و شهر نامی قدیم کلد  
مشهور در کتب مقدسه سامی .  
در لوحی است قوله :

## بابل

" و اختلاف السن در اراضی که به بابل معروف  
است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده  
شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت . "

مستعمل در جمل عرفانی  
فلسفیه و در عرف ادبی چنانکه  
در کتاب ایقان نیز

## بات

به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع .  
اسم فاعل از بت به معنی قطع است و بات به معنی  
قاطع و نهائی و آخرین و کلمه بات مستعمل بعد از  
کلمه بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیه عربیه  
فلسفیه بنوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف  
متوازن جلوه میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال  
گردید همین کلمه بات صفت مشتق از بت میباشد .



## باتر

به معنی بران اسم فاعل از  
بتر به معنی بریدن .

خطابی در صورت زیارت آقا

زمان شهید ابرقوست قوله :

" طوبی لقلبک المجرع بسیف باتر . "

بدر عجلت و پیشی جست .

در لوح طب است :

" بادر آولاً بالرقیق "

## بادر

قبل الغلیظ .

از قراء کاشان . در ایام ابهی

جمعی از مؤمنین بامر بدیع

در آنجا بودند و مذکور در الواح

## بادقان

شدند از آن جمله قوله :

" جناب آقا میرزا محمود و سایر احبای الهی

فی بادغان علیهم ۶۶۹ یا محمود علیک بهائی . . .

کبر من قبلی علی محمد قبل صادق . . . و نذکر من

سقی بحسن . " الخ

شهر بندری مشهور قفقاز به

ساحل دریای خزر در ایام

## بادکوبه

ایمن مرکزی از اهل بهاء شد که در آغاز به زهاب و ایاب بهائیان در خط سفر زیارت عکا و برای نشر این امر جمعی در اهل ایمان داخل شدند و به مرور ایام جمعیت و اتحاد متمکن به عرصه آمدند و خدماتی معظم در نصرت این امر نمودند و بهذل مال و همت انجام دادند و از مؤمنین اولین آنجا ملا ابوطالب و پسرانش استاد آقا بالا و استاد علی اشرف سالها در راه این امور کوشیدند و در موقع ساختمان مقام اعلی در کرمل کمکی بسزا نمودند و ملا ابوطالب بالاخره در عکا در گذشته مدفون گشت و در اواخر ایام محفل روحانی بادکوبه محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت را سرپرستی میکرد و نام بادکوبه و بسیاری از بهائیان در السواح و آثار کثیر ذکر یافت چنانچه شمه ای در ضمن نام قفقاز ذکر میباشد و شرح تمام اوضاع و احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است .

و بادنگان و پاتنگان و بلهجه

عربی باذنجان معروف و در

بعضی از بیانات شفاهیه

مرکز عهد و پیمان شرح مثل عربی " انا عبد الطیك و

بادبجان

لستُ بعبد البادنجان " مذکور که حکایت کردند  
پادشاهی به وزیرش گفت بادنجان را مخالف صحت  
و سلامت دانستند گفت بلی محرک سودا است و به کبد  
و اعصاب زیان دارد و پس از مدتی نوبتی پادشاه به  
وزیر گفت بادنجان خوردم چه لذیذ بود وزیر گفت بلی  
مولایم بسیار خوشت و منافع زیادی دارد و تأکید نمود  
پادشاه به او گفت مگر تو نبودی که چندی پیش آنهمه  
مذمت از بادنجان کردی گفت بلی من بودم چه من  
بنده " شاه هستم نه بنده بادنجان .

عربی به معنی بلند و عالی .

در کتاب اقدس است :

" به نسفت کَلَّ

بازخ

جبل بازخ رفیع . "

عربی بخشنده . اسم فاعل .

قوله :

" انه لهو المعطی

بازل

البازل الکرم . "

عربی چاه . در لوح خطاب

به حاجی محمد کریم خان :

بئر

"نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات ( کلمات  
منقوله از شیخ احساسی ) لبثراً معطّلة ."  
چاهی که از آن آب نمیکشند .

عربی اسم فاعل به معنای  
سرآمد . از مرکز عهد و میثاق  
در مناجات طلب مغفرت -

## بارع

حاج ذبیح است :  
" رقیق البارع "

نام و شهرت نویسنده  
معروف روسی است که  
کتابی نیز در تاریخ امر جدید

## بارن رزن

Baron Rosen

نوشت .

عربی اسم فاعل به معنای  
آفریننده و خالق از اسماء -  
الله است . در لوحی است :

## باری

" بیماری باری شمشیرهای برنده حزب باپی  
به خلاف راجع . "

بأسماء - بوسنی سختی و تنگی  
و ناداری و بد حالی . بوم

## بوس

هُؤُمَس در قضیه نعمان و حنظله مذکور در رساله مدنیسه  
و بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است .

در تاریخ و آثار این امر باقر

نامان بسیاری از قبیل مَلّا

باقر حرف حی تبریزی مذکورند

باقر

که در تاریخ شرح و بیان گردید و حاجی محمد باقر نبیل  
مسافر اشاره ای در ضمن لغت ( ح ر ف ) میباشسد و  
شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی در ضمن لغت  
ذنب و اصفهان مذکور است و خطاب " یا باقر قسمد  
افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم " و مانند  
آن به او تعلق دارد و میرزا باقر افغان در ضمن نام  
افغان است .

به معنی در آخر . در لوح

به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره

بِالْآخِرَةِ

جسد مرا در هوا آویختند "

در پای شمالی آنها . در مقاله

مباح است :

" دولتی که مقرر

بِالنَّيْتِ

حکومتش در آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعه شمالیه  
است " مراد دولت روس میباشد .

اسم فاعل عربی به معنی  
مُشرق و غالب . در لوح  
شیخ محمد باقر مجتهد

باهر

اصفہانی است قوله :

" قد فتح باب الفضل واتى مطلع العدل  
بآیات واضحات و حجج باهرات من لدى الله المقتدر  
القدير . "

عربی به معنی دوشیزه دل از  
غیر خدا گسسته ، و ترك زناشویی  
کرده ، و لقب مریم مادر عیسی

بتول

و نزد سلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد .

و در لوح صورت زیارت حضرت امام حسین است قوله :

" بدّلوا اثوابكم البیضاء والحمراء بالسّوداء  
بما اتت المصیبة الكبرى والرّزية العظمى الّتی نساخ  
الرّسول وذاب كبد البتول . " الخ

معموره ای در خراسان نخست

بنام ملاحسن از حروف حی

بجستان

و ثانیاً بنام ملا علی از خواص بهائیان شهرت تامه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جمله است :

" ب ج جناب ملا علی الاقدس الاعظم هذا

لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر . " الخ

و ( ب ج ) در آثار بدین طریق رمز از بجستان <sup>شد</sup> میا .

عربی میانه و توی شیئی .

در صحیفه العدل است

بحبوحه

قوله :

" عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام

واشراف منتخب " که در ( ع ب د ) ذکر است .

دریا . بحر - ابحر

بحار جمع .

بحر

و در آثار بر سبیل تشبیه

و استعاره اطلاق بر امور کثیره شد . در لوح خطاب

به شیخ سلمان است :

" بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض

کرده اند . "

و قوله :

" لا تخمدھا میاه الاعراض ولا بحور العالمین "

و در لوح به عبد الوهاب :

" انه يذكرک فی سجن عکا بما کان بحر  
الرحمة . . . قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر الاعظم "

و در لوح رئیس :

" اشکر الله بما وردت فی شاطئ البحر الاعظم "

که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الرّوم میباشد  
تفصیل اوضاع این امر و  
بهائیان در آنجا در تاریخ  
( ظهور الحق ) ثبت است و

## بخارا

در خطابی به بهائیان آنجاست قوله :

" ای یاران عبد البها " بخارا وقتی عقل افرا  
بود و مرکز علم و دانش . . . حال احبای الهی بآنجا  
سفر کرده اند . "

عربی به معنی گریز گاه و  
پناه گاه . « لا بُدَّ من هذا »  
مرکب از لا نفی جنس و بُدَّ

## بَدَّ

مذکور که مبنی بر فتح و اسم لا است و خبر آن بتقدیر  
" موجود " یا " حاصل " میباشد یعنی گریز و پناهی از  
این وجود ندارد و جمله " لا بُدَّ " با تقدیر خبر مذکور

کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعاً و حتماً  
و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیه مانند کلمه  
مفردۀ حتّی با الحاق تنوین بصورت "لا بُدّاً" استعمال  
میشود .

در لوح سلطان است قوله :  
"لا بُدّاً حفظاً لعباد الله معدودی به والسی  
عراق توجّه نمودند ."

عربی به معنی خطور رأیی  
به مقابل رأی سابق .

## بدا

و از مقام نقطة البیان  
توقیع در بیان معنی بدا<sup>۱</sup> است و در کتاب بیان  
بایی را در شأن بدا<sup>۱</sup> الهی اختصاص دادند و بیان  
کردند که ایمان بالله کامل نگردد مگر به ایمان به بدا<sup>۱</sup> از  
او .

در کتاب ایقان شأن بدا<sup>۱</sup> و حکمت و مصلحت امتحان  
و قصص نبیین ذکر شد و در طول مدت این امر اوّل  
بدا<sup>۱</sup> در وعده<sup>۲</sup> نقطة البیان بظهور و قیام قائم در کرهلا  
و آخر الامر در قضیه ذکر مرکز عهد و میثاق راجع  
به محمد علیشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور

میباشد .

ابتداءً بداءة به معنی

آغاز و شروع .

در لوح طبّ است :

بد

" اذا شرعت فی الاکل فابتدء باسمی الابهی . "

و در لوح به حاجی نصیر است :

" وآنی از فیوضات لاهد ایات خود ممنوع

و ساکن نه " الخ

جمله لا بدایة لا نفی جنس و بدایة با قلب همزه

بداءة بیا مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدر

بمعنی " لا بدایة موجوده لها " است ولی جمله بعلت

کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و بحال

جمع " لاهد ایات " بمعنی " قدیمات " استعمال گردید .

در اصطلاحات عرفانی

و فلسفه روحانی اسلامی

ابداع ایجاد امور غیر

بداع

مادی و اختراع ایجاد امور مادیه است "

و از مرکز عهد و میثاق است قوله :

" مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم

جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان  
نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل  
مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود  
مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس  
صعود را اختراع نامند .

بَدِیع - بَدِیع . نو و شگفت که در قرآن  
و دیگر آثار اسلامیه و هم در آثار این امر بسیار استعمال  
شدند و در آثار نقطه البیان است :

" وَلِلّٰهِ بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا كَلَّ  
اِلٰی رَبِّكَ يَبْعَثُوْنَ . . . وَلِلّٰهِ . . . وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ  
شَيْءٍ شَهِيدًا . . . سُبْحٰنَكَ اَنْتَ مُدَبِّرُ السَّمٰوٰتِ وَ  
الْاَرْضِ . "

و در مناجاتی است :

" لَمْ يَزَلْ يَبْدِعْ مَا يَشَآءُ كَمَا يَشَآءُ وَيَخْتَرُ مَا يُرِيدُ  
بِمَا يُرِيدُ لَمْ يَكُنْ طَلَبُ الْاِنْشَآءِ وَلَا سَبَبُ الْاِخْتِرَاعِ الْاَلَّا  
اِحْدَاثُكَ يَكُوْنُ وَلَمْ يَكُنْ كُلُّ الظُّهُوْرَاتِ عِنْدَكَ الْاَلَّا خَلْقُ  
سَاكِنِ اَنْتَ قَدْ اَبْدَعْتَهُ لَا مِنْ شَيْءٍ وَ قُلْتَ لَهُ كُنْ . "

و در کتاب اقدس است قوله :

" تَزَلُ فِيْ هٰذَا اللَّوْحِ الْبَدِيعُ " مراد نفس

کتاب اقدس میباشد .

و قوله :

" لهذا الظهور الممتنع المنيع . " مراد همین

ظهور ابهی میباشد .

و قوله :

" قد اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما

شهدت عین الابداع شبیهه . " مراد آئین بهائی است .

و در دلائل سبعه است قوله :

" ببدیع اول در یوم او و موسی در یوم او . . .

و من اراد ان ینظر الی بدیع الاول . " الخ

و در توقیعی :

" فهل سمعت من اول یوم بدیع آدم الی الآن .

و در لوح به شیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله

حضرت روح الی البدیع الاول . " الخ مراد از بدیع

اول آدم ابوالبشر است .

در لوحی است قوله :

" به ثبت حکم البدع و استضا به قلوب

الموحدین لولاه ما تمت مراتب البدع فکروا لتعرفوا

ما رقم من الظم الاعلى . الخ در جواب اعتراض بابیان است که امر و کلام الهی باید بدع باشد چنانچه از نقطه البیان بود و ظهور خود و امر تازه و آثارش را بدع و بدیع میخواند و از یکی از مناجاتهایشان این مضمون منقول است :

" اگر سبقت گیرد فکر بر قلم هر آینه مشرک خواهم بود . و رساله صادره از مقام الهی در سنین ادرنه در حلّ اعتراضات بابیان بنام رساله بدیع معروف است و در آن خصوص در یکی از آثار صادره بعنوان خ آدم چنین مسطور میباشد قوله :

" باید احبای الهی به سجدّه حق ما بیست بریه مش نمایند . . . کتاب بدیع که از لسان یکی از احبای از مصدر وحی نازل شده کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد علی اصفهانی صدور یافت . و در بیانی دیگر است قوله :

" در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدّام از - سما مشیت نازل تفکر نماید کشف بعضی مطالب مقننه در آن الواح منیره من لدی الله مالک البریه

شده . و در بیانی دیگر است قوله :

" سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل احوال آن در قبل بعرض سامی رسانید که چون ابلهین ملحد هر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر کبیر معروف، بفسون و فنون، اغوای هر نفس عامل، و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است بنفیس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تضییع امر الله و هتک حرمة الله با آنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت تکذبی و طلب نان، بعد از آن زن بسرایه فرستادن، و بهر در ظلام ملتجی شدن، ثمر جمیع اعمالشان از این کوشش این بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت میداده اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که رد فرموده اند چه که این وجوهات معروضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم معدود و بعد از آنکه به غایت مقصود خود که دراهم معدوده است رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی

است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعیام است در آن ارض، و بقدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده، سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق بیکی از احباب که در تلقا<sup>۱</sup> عرش رحمانی میباشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشند و آن ورقه خبیثه، او را آن شخص که از عباد الله است تلقا<sup>۲</sup> عرش حاضر نموده و جمال ایهی روح من فی اعراش الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند در این آیام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت جمال بدیع آنکه این فانی يك نسخه آن را به جهت آن حضرت ارسال دارم. الخ

و نیز شهید شهر آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری بنام بدیع در الواح و آثار بسیار خواننده شد که نبذه ای از آن ضمن نامهای سلطان و رئیس

وسجن مسطور میباشد و تلقیب به این لقب نظر به  
تشبیه آدم میباشد که قبضه ای از خاک را روح میدند .  
قوله :

" واذکر البدیع اذ خلقناه بدعاً وارسلناه  
الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیه روحاً من امرنا و  
اظهرناه بالقدرة والاقترار وارسلناه کجبل النار  
بحیث ما منعتہ الجنود ولا سطوة الذین کفروا برّب  
العالمین لو امرناه انه بنفسه ليقابل من فی السموات  
والارضین ."  
وقوله :

" ثم اعلم قد اخذنا قبضة من التراب وعجنناه  
بمياه القدرة والاقترار ونفخنا فیه روح الامانة و  
الاطمینان اذ اکبراشده ارسلناه الی رئیس الظالمین  
بکتاب منیر ."  
وقوله :

" واذکر البدیع اذ خلقناه بدیعاً ."  
و در چند لوح که در ذیل نامهای حیدر و زیارة ثبت  
است وی را به لقب " فخر الشّهداء " نیز یاد  
فرمودند قوله :

" ومنهم فخر الشهداء الذى احضرناه لى  
الوجه وخلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك  
الى الذى اتبع هواه وفصلنا فيه ما تمت به حجة الله  
عليه وبرهانه على من فى حوله . " الخ  
ومراد از " رئيس الظالمين والذى اتبع هواه " ناصر-  
الدين شاه ميباشد .

و نیز یکی از اغصان الهی مستی به بدیع الله خطاب  
باوست قوله :

" يا بدیع انا نوصیک بالصبر والسکون والامانة"  
و در لوح به شیخ نجفی نیز ذکر است .  
و خط و لغت بدیع در ایام ابهی خط و لغتی رامیگفتند  
که میرزا محمد علی فصیح اکبر محض ذکر خط و لغت جدید  
عمومی مسطور در آثار ابتکار کرد و خود بآن لغت و خط  
مکاتبه نمود و بعضی هم در مکاتیب و آثار خویش منظور  
داشتند ولی بکار نیفتاد و نشر حاصل نکرد .

و لفظ بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی ها در آثار  
بسیار ذکر می باشد چنانچه در ایقان است :

" تا قدری بر بدایع امور انبیا ... اطلاع  
یابید . " و در خطابه های آثار دوره " مرکز عهد ابهی



"مخاطباً لبریتس . . . رحمةً من عنده طسی  
البریة"

جمع بُرثن به معنی جنگهاو  
جنگالها .

## بَراش

در صورت زیارت و خطابی برای  
عمه طَلان خانم که ضمن آن نام ثبت است :  
" واقعة تحت براثن السباع "

عرب جمع بُرْجَمَة بندهای  
انگشت و استخوانهای ریز  
دست و پا .

## بَراجِم

در لوح به ناصر الدین شاه است قوله :  
" عن براجم المملوك "

نام دختر قدیس و شهید  
مسیحی که فیما بین ارتودوکسها  
مقامی شامخ دارد و در چهارم

## بَرَبارة

Barbara

کانون اول احتفال و مراسم یادگاری برای اوست و در  
کتاب "مفاوضات" ذکرى از او میباشد .

عربى درخش فارسى .  
در لوحى است :

## بَرَق

" عمرها چون برق میگذرد "

اِهْرَقْ درخشید . در سورة القلم :

" طلع واهرق نوراً عن مشرق الجبین "

و در لوح عقه :

" واشرق واهرق وسطع ولاح على الآفاق "

عربی به معنی خیر و نعمت

و سعادت و زیادت . مبارك

اسم مفعول به معنی برکت

**بَرَکَة**

داده پاک مقدس منزّه .

در قرآن برای تجلیل و تقدیس به کثرت استعمال

گردید قوله :

" وجعلنی مبارکاً اینما كنت "

و قوله :

" الى الارض التي بارکنا فیها "

و قوله :

" شجرة مباركة "

و قوله :

" فی البقعة المباركة " و امثالها ولذا مبارك

به معنی سعید و فرخ و خجسته و میمون و مقدس در -

ادبیات فارسی کثیر الاستعمال گردید و در مقام تجلیل  
مقدسین و مهمّین وجود مبارک گفته میشد و در آثار  
و افواه این امر نیز متداول مییافت چنانکه در القاب  
ایهی بعنوان " جمال مبارک " و " طلعت مبارک " و امور  
منسوبه نیز مانند " حضور مبارک " و غیره استعمال میگردد .  
در لوح دنیا است :

" درین یوم مبارک خود را از فیوضات فیض  
محروم نمائید "

پایتخت شهر کشور آلمان  
و مورد خطاب کتاب اقدس :  
" ونسمع حنین "

برلین

البرلین ولوانها الیوم علی عزّ مبین "

عربی حجت آشکار و مشهود .  
و لوح برهان به شیخ محمد  
باقر مجتهد اصفهانی

برهان

معروف میباشد که در آن مسطور است :

" انصف بالله هایّ برهان استدلال طمّاء "

الیهود "

و در لوح به شیخ نجفی است :

" و بعد از شهادت بعضی از شهدا<sup>۱</sup> لوح  
برهان از سما<sup>۲</sup> امر مالك اديان نازل هوالمقتدرالعليم  
الحكيم قد احاطت ارياح البغضا<sup>۳</sup> سفينة البطحا<sup>۴</sup> الخ  
شعبه ای از آئين هندو كه  
متجاوز از يك صد سال قبل  
تأسیس شد .

برهوسماج

Brahmo Sa-maj

در خطابی است :

" حال شما باید با طائفه برهوسماج دركلكشه  
واطراف ملاقات نمائید زیرا این طائفه به خیال خود  
مقرّ به جمیع انبیاء هستند حتی در محافل خویش ذكر  
اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند كه عقاید و تعالیم  
این امر مبارك امّ اساس مذهب ما است باری درمجامع  
عمومی آنان نطقی نمائید و بشارت به ظهور نبی<sup>۵</sup> عظیم  
بدهید "

عربی نام بیابانی بغایست  
گرم دریمن و در اخبار اسلام  
جایگاه ارواح ناپاك گفتند .

برهوت

در لوحی است :

" این انت یا ایها السّائر فی البلاد ایمن

انت یا ایها الذاکر باسمی بین العباد . . . انا حرکنا  
ارض البرهوت " الخ

مراد حرکت و هیجان ارواح شریره معارضین میباشد .

شهر معروف ایران بادرحدود

شصت هزار سکنه . در دوره

## بروجرد

ابهی معدودی از بهائیان

در آنجا بودند ولی شهرتش در آثار و افواه بنام جمال -

الدین معروف شد و در دوره مرکز عهد و میثاق عده ای

در آنجا بودند و مرکزی گردید و تمام احوال در تاریخ

( ظهور الحق ) ثبت است و آقا جمال مذکور در بروجرد

بکوچه آقا ابوالمجد که در زمان وی به کوچه آقا جمال

و بعد از او بکوچه آقا هاشم معروف شد واقع در محله

صوفیان نزد حاجی میرزا محمود تحصیل میکرد و آخوندی

دیگر آقا اسمعیل نام هم تحصیلش مؤمن به این امر

بود و گویا مجموعاً پنج نفر شدند و دیگری از همدانشان

بنام حاجی ملا ابوطالب که باهم دوستی داشتند خبر

به حاجی میرزا محمود داد و او تعقیب کرد و لاجرم

فرار کردند و حاجی میرزا محمود زن آقا اسمعیل راشوهر

داد و از مؤمنین سابقین بروجرد نیز میرزا باقر خان

پسرانش آزموده ها هستند دیگر مشهدی عبدالاحد  
و نیز میرزا حسین نقاش و بالاخره چهار برادر نخست  
حاجی سید حسن دیگر حاجی سید علی اکبر و حاجی  
سید علی اصغر و حاجی سید محمد که از دواخیر خاندانی  
نماند دیگر حاجی میرزا حسن و آقا میرزا اسدالله  
سالکی و مشهدی حسین و میرزا هادی و آقا سید  
ابراهیم (شهید) و از بهائیان خارج که در آنجا مقیم  
شد هدایت الله خان جورابی اهل جوراب از توابع  
ملایر که بالاخره در هرجورد درگذشت.

عربی تاجرا متعه بافتنیها و

چون در ایران مرسوم بود

که برای مزید تعریف اشخاص

نام پیشه و شغل را بر نام شخص میافزودند والد نقطه

را به عنوان میر سید محمد رضا بزّاز شیرازی نوشتند.

فارسی به معنی عظیم در

جسم یا در مقام.

بزّاز

بزرگ

و میرزا بزرگ نوری تاکسری

والد ایهی اصل نامش عباس به تفصیل در تاریخ ظهور

الحق ثبت میباشد.

فعل ماضی از بزوغ به معنی  
طلوع — باز اسم فاعل  
به معنی طالع .

بَزُغَ

در خطاب به عمه معروف است :

” تَاللهِ الْحَقُّ أَنَّ الشَّمْسَ قَدْ بَزَغَتْ ”

عربی دلیری . باسل دلیر  
در مقاله سیاح است قوله :  
” تا حکم فاصلی

بَسَّالَتْ

حصول یابد و مجتهد باسلی مقاومت تواند ”

ذکر خدا برای ادای فریضه  
عبودیت و تبرک در سر  
سوره های قرآن است و از

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ

مقامات باب و باب الباب و عبدالبها شروحی بر آن  
صادر گردید و تفسیری که حضرت عبدالبها نوشتند  
بطبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقومه  
بعمین خطشان بواسطه میرزا مصطفی تراقی به قصر نزد  
حضرت بهاء الله رسید و ملاحظه نمودند فرمودند کسه  
کوکب لامع است .



## بشارت

- عربی شادی . بشیر مبشر  
مژده رسان . ابشار استبشار  
سرور شدن .

در لوح خطاب به اشرف :

" ثم بَشْرهم برضوان الله ليكوننَّ من المستبشرين " <sup>پن</sup>  
و بشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشر در آثار این  
امر بر همه مظاهر الهیه ذکر گردید . در کتاب ایقان  
است :

" در آسمان نجفی بر حسب ظاهر پیدا میشود  
که مبشر است خلق سموات را به ظهور آن نیر اعظم  
و همچنین در آسمان معنی نجفی ظاهر میشود که مبشر  
است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم . . . و همچنین  
قبل از ظهور جمال محمدی . . . بشارت میدادند  
بظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند " الخ  
و در الواح کلمه مبشر به کثرت و فیه اطلاق بر حضرت  
نقطه گردید که بشارت من بظهره الله میدادند .  
در کتاب اقدس است :

" اذ کروا ما جرى من قلم مبشری "

و قوله :

" كذلك حکم مبعثی الذی یذکر فی فی  
اللیالی والاسفار "

وقوله :

" والآخر یوم فیہ بعثنا من بشر الناس بهذا  
الاسم الذی به قامت الاموات " الخ  
و در لوحی است :

" بسم المولود الذی جعله الله مبشراً لاسمه  
العزیز الودود " الخ

و لوح بشارات در سنین اخیر اقامت در قصر بهجی  
صدور یافت .

و در آثار مرکز میثاق نام بشیر الهی تکرار یافت که مراد  
میرزا آقا خان شیرزای ملقب به بشیر السلطان بود که  
بارها ریاست پست در ایالات و ولایات ایران مینمود .  
مباشرة پرداختن به کاری . در لوح طَبَّ است :  
" لا تبشر الغداً الا بعد الهضم "  
و در اسرار الآثار تفصیلی ذکر است .

عربی آب دهن خارج از دهن  
در لوحی است :

بُصَاق

" ثم اشرب مرة اخرى "

من هذا البصاق الاحلى اللطيف هذا لوح منه يطير  
الارواح وينجذب افئدة المخلصين ان يا جواد مالك  
الايجاد يناديك من هذا المنظر المبين . " الخ  
که رشحات و فیض روحانی را تشبیه به بصاق فرمودند .  
عربی دیده و بینائی . در لوح  
سلمان است :

بَصْر

" از خدا بصر  
بخواید . . . نزد بی بصر نقش یوسف و ذنب یکسان  
است . "

عربی به معنی خبیر و بینا و  
آگاه و زیرک و با تأمل است .

بَصِير

و در تاریخ این امر سیّد  
بصیر اعی هندی معروف میباشد که از دانشمندان و  
پیشقدمان و شهداء امر بیان بود و در ظهور الحق  
به تفصیل آورده شد و در کتاب تنبیه النّاسمین منسوب  
به عمّه که در ردّ خطاب مشهور مرکز میثاق است نوشته  
گردید که به مخالفت میرزا یحیی ازل برخاست و جمعی  
از بابیه با او تعلق یافتند و سیّد اعمای دیگری هم ذکر  
است که در بروجرد کشته شد و حال آنکه همان سیّد

بصیر میباشد که در لرستان مقتول گردید و او چنانکه نوشتند آراسته به معارف ظاهریه و باطنیه و از خانواده سید جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و در اویش داغداری خود را منتسب باو میدانند و گفتند در ایّام طفولیت آثار عجیبه از سید بظهور رسید ولی در سنّ هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و در بیست و یک سالگی به اتفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد و در ایران باهر طائفه و سلسله مراوده داشت و از مذاهب مختلفه مطلع بود و بخشش زیاد به فقراء میکرد و چون از اسلافش خبر بود که بزودی در ایران نفوس کاملی ظاهر میشود لذا همی به تفحص بود و به مکه رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد و با حاجی سید کاظم ملاقی شد و ارادت به او حاصل کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثناء شنید که شخصی در ایران ظاهر شده و دعوی باهیت مینماید و بی درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مکه بودند باز به عزم مکه روانه شد و در ماه محرم به حضور رسید و با دیده دل دیدنیها دید و به ایمان رسید و عرفان و ایقان کامل یافت و از راه بحر به ایران آمد

و بنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمععی  
کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهدی ساخت تا آنکه پس  
از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد  
و در پروجرده شاهزاده قسّ القلب او را گرفت و چون  
بسی سخن آور و تند زبان بود حاکم داد زبانش را قطع  
کردند و به قتل رساندند .

دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابابصیر زنجانی  
جداگانه ثبت گردید .

بصار تخلص میرزا باقر عطار رشتی شاعر بود که بالاخره  
اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانواده بصّاری از او  
برجای ماند .

عربی پاره ای از گوشت . در

لوح به شیخ باقر مجتهد

اصفهانی است :

بُضْعَة

" قد قطعت بضعة الرسول " یعنی پاره ای از

گوشت بدن پیغمبر را کندی که قتل و ذبح سیدین حسنین

اصفهانی را بآن تشبیه و تمثیل فرمودند .

بُطّا - بُطُو کندی و پس

اُفت و سُستی . در رساله

بُطّاء

مدنیّه است :

"و به بطالت و بطاوت ایام گذراند" که مصدر  
بطاوت به موافقت بطالت استعمال گردید .

مصدر عربی به معنی بیکاری .

در کتاب اقدس است :

"لا تضیعوا اوقاتکم

## بَطَالَة

بالبطالة والكسالة"

عربی به معنی زمین پهن و

وسیل گاه از ریگ و سنگریزه

لقب و نام مکه شد چنانچه

## بَطْحَاء

پیش نام مدینه گردید . در مناجاتی و لوحی است :

"ای ربّ صلّ علی سید پیش و البطحاء"

و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی :

"قد احاطت ارباح البغضاء سفینه البطحاء"

که مراد پیغمبر عربی و دین اسلام میباشد .

نام یونانی الاصل معرب

برای رئیس کلّ اساقفیه

مسیحی . بطارقه جمع .

## بَطْرِيق

در لوح به فارس مسیحی است :

" قل يا معشر البطارقة قد اتى ما وعدتم به فى  
الالواح "

صدر عربى به معنى شدّت  
وجرات و هجوم به غضب .  
در لوح به ناصرالدّين شاه

بَطْش

است :

" به بطش يسير از خير كثير گذشتند " الخ  
بر انگيختن . زنده كردن .  
بیدار كردن . فرستادن .  
در لوحى است :

بَعَثَ - بَعْثَةٌ  
اِبْنِعاث

" واينكه از بعثت ( زنده كردن ) سـوـال  
نموديد "

در لوح به نصير :

" الهى فابتعث ( برانگيزان ) "

در لوح رئيس :

" سوف يبعث الله ( برميانگيزاند ) من الطوك  
من يعين اوليائه "  
و قوله :

" والنفس التى هى المقصود انها يبعث ( بر

انگیخته میشود ) من کلمة الله "

و قوله :

" لما خرجت عن الجسد يبعثها الله (اورا خدا

برانگیزاند ) على احسن صورة "

عربی مرغی است . در ضمن

مناجاتی و خطابی است :

بُغَاثُ

" اَيْنَ حُضِيضٍ

الادنى من الاج الاعلى و اَيْنَ البغاث من النسر

الطائر فى الاج الاسمى "

عربی ناگهانى . در مقاله

سیاح در واقعه سلطان -

بَغْثَةٌ

الشهداء و محبوب الشهداء

به اصفهان قوله :

" بَغْثَةٌ جمعى به خانه حضرات ریختند " الخ

در آثار و افواه این امر بنام

دارالسلام مذکور و مشهور

است و در کتاب ایقان چنین

بَغْدَادُ

مستور میباشد :

" شاید به رشحی از انهار بیزوال حضرت

ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز  
شوند\*  
و قوله :

\* جميع امور واقعه در این ظهور را از گسی و  
جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراك مینماید حتی  
خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان . . . و سکون  
و استقرار مظهر گلیه در ارض معلوم مخصوصاً . . . قال  
و قوله الحق واللّه یدعوا الی دار السلام و یمهدی من  
یشاء الی صراط مستقیم\* الح

استدلال بآیات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد  
و مقام به غایت ارجمند بغداد درین امر در تاریخ  
مشروحاً مفصلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور است که  
به عنوان امّ العراق و لقب تجلیلی مدینه اللّه ذکر یافت  
و مقام بیت اعظم و رتبه آن شهر مخصوصاً از صورت زیارت  
صادره و سورة الحج و غیرها توان پی برد و شقهای  
ذیل لغت ( بی ت ) ذکر است .

و در لوحی است :

\* بگوای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطهای  
آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سر از نوم غفلت

بردارید و متوکلّاً علی الله بر صراط مستقیم امر الله  
ثابت شوید و به دار السلام رحمت و عنایت او که محلّ  
امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در  
ظاهر ارض دار السلام ارض جلوس آن نیز اعظم در  
باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام کریم داده  
شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت  
حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب  
بهذاته امر با و نموده و همه موجودات را به او دعوت  
نموده تکبر منماید و این امر باین صریحی که گویا اصح  
از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک ننمودند  
دار السلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه  
جمع شده کذلک ذکر الله فی الكتاب حکم تلك الارض رغماً  
لأنف الذین هم کفروا و اعرضوا و کانوا من الذین هم  
بعروة الله لا یتمسکون و فی سبل النفس بغیر رضی الله  
یسلكون

و اشاره به حملات سلمانان و اعمال و تعرضات بابیان  
در ضمن مناجاتی است قوله :

" للحقّ القیوم فسیحانک اللهم یا الهی انک  
لتعلم بانّ العباد کلّهم اتفقوا علی ذلتی و انت ایدتهم

على ما يريدون وكل الرقاب اجتمعوا على خروجي وانت  
قدّرتهم على ما يحبّون فلك الحمد يا الهى بما هم  
كانوا ان يفعلون لانّ كل ما فعلوا ما كان الاّ من فعلك  
وكلّ ما عطوا لم يكن الاّ بامرّك فسبحانك يا الهى  
اتبعد من ابعده كلّ العباد او تطرد من اطرده عن  
كلّ البلاد "

وقوله :

" هذا كتاب من هذا العبد الى الذين هم  
آمنوا بالله وآياته وكانوا من الذين هم بآيات الله  
لمهتدين ... وقد حضريين يدينا لوح من احد  
واشتكى فيه عن هذا العبد فى سرّ الكلمات بعد الذى  
آويناه فى شاطى القرب وجعلناه من الذين كانوا بآيات  
ربهم لموقنين ... فى اول القول فاعلم بانّ هذه الكلمة  
منا ولكن ما اطلقناها عليكم اجمعين وما اردنا الاّ الذين  
هم يدعون حبّ الله ثمّ يرمونه لشبهات مبين ... وهم  
اعرضوا عن كلّ ذلك كانتهم ما سمعوا حرفاً من الكتاب  
ثمّ اتبعوا كلّ ما امرهم انفسهم و كان الله على ذلك عليهم  
وشهيد وكلّ يفعلون ما ينسبون الناس اليها كما انت  
سمعت ذلك فى مواقع عديدة ان لن تنساه ويرجع

ضُرّه الى اصل الشجرة ان تكونن من الموقنين قل يا  
ملاء البیان اما تشهدون كيف اجتمعوا طلق کلاب الارض  
ومع کل ذلك هل یلیق للذین یدعون الحبّ بـان  
یعینوهم فی ما ارادوا " الخ

واشاره به عظمت آن حضرت واحوال ایام صفر سنّ  
غصن اعظم در سفرنامه بدایع الآثار است :

" از جمله ذکر کیوان میرزا را میفرمودند که به  
واسطه میرزا محیط میخواست در خفا نصف شب به  
حضور مبارک مشرف شود چون این استدعای شاهزاده از  
روی تفتّن بود نه تبصّر و تدبّر لهذا جواب فرمودند که  
من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دوبیت آن این  
است :

گر خیال جان همی هست بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیمار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو ز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب والا فلا . میرزا

محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد

چنان خائف شد که جرأت تشرف ننمود طولی نکشید

که خبر فوتش رسید و بواسطه محرقه شدیده دنیا را  
وداع نمود . . . من عربی را تحصیل نکردم وقتی طفل  
بودم کتابی از مناجاتهای حضرت باب را به خط جمال  
مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم شبها  
که بیدار میشدم هر میخواستم میخواندم و از شدت طلب  
واشتیاق میگریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب میفهمم  
دوستان قدیم بخوبی میدانند که من تحصیل نکرده ام  
اما گفتن عربی را از فصاحی عرب بهتر میدانم . . . من  
در همین مدرسه ای داخل نشدم معهذا در ایستام  
طفولیت وقتی در بغداد برای جمعی صحبت میکردم  
بر حسب استعداد آنها بفته دیدم والی پیدا شد  
فورا ملاحظه نمودم آن صحبتها بکار والی نمیخورد بلا  
مقدمه این آیه را خواندم که " ان قال موسى ربّ ارنس  
انظر اليك " اگر لقای الهی در این عالم محال  
بود حضرت موسی سوال از امر محال نمینمودند پس  
از این آیه معلوم است که لقای الهی درین دنیا  
ممکن است و بعد نظر به استعداد سائرین گفتم " ان  
الكليم عليها السلام لما شرب صهبا " محبة الله وسمع  
نداء الله وانجذب بنفحات الله نسي ما في الدنيا

و رأی نفسه فی الجنة العاوی هی مقام المشاهدة و  
اللقاء لذا قال موسى رب ارض انظر اليك مختصر والی  
ایستاده خوبها گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل  
خود نمود بعضی از حاضرین چون مدعی علم بودند  
مکدر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند که وصف  
ندارد "

عربی کینه و دشمنی سخت .  
در لوحی از حضرت بهاء الله  
است قوله :

## بَغْضَاء

"جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص  
غَلَّ و بغضا مجروح ساختند ( مراد جسد حضرت نقطه  
است ) . . . و جمال علّی را مرّة آخری در هوا  
بغضا معلق سازید " الخ یعنی معاندت و ظلم بر  
ایشان در معنی ستم و جور بر حضرت نقطه میباشد .

عربی به معنی فساد و ستم  
و جنایت و عصیان و طغیان و  
خروج بر امام .

## بَغْي

در لوح رئیس است :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع من سلطانه

از بنی فی الارض وکان من الظالمین " ودر لوح دیگر :

" از کان بیت المحبوب محاطاً بجنود البغی والفحشاء " مراد خانه مسکونهٔ ابهی در ادرنه است که به حکم دولت عبدالعزیز عثمانی مأمورین محاصره کرد و بودند تا ایشان را به فلسطین تبعید کنند . ودر لوح به اشرف است :

" وبغوا علی الله علی شأن قاموا علی الاصراف فی مقابلة الوجه " ودر لوح رئیس است :

" بکم یبغی ان تفتخر الارض علی السماء " سزد که بشما زمین بر آسمان افتخار کند .

عربی به معنی مطلوب و مرغوب  
در مناجاتی است :

بُغِیَّة

" یا مقصودی و معبودی "

وَأَمَلِی وَبُغِیَّتِی وَمَنَی " ودر خطابی است :

" هذا منتهی آمالی و غایة بغیَّتِی "

## بَقَاء

مصدر عربی به معنی مکث و خلود  
و دوام . در لوح به حاجی  
محمد اسمعیل ذبیح کاشانی

و همراهان است :

" یا اطیار البقا " مُنِعْتُمْ عَنْ الْاَوْكَارِ فِی سَبِیلِ  
رَبِّكُمْ الْمُخْتَارِ "

و لوح البقا - قوله :

" هَذَا لَوْحُ الْبَقَا " مِنْ لَدَى الْبَهَا " الی الذی  
فَارِ بِعِرْفَانِ اللَّهِ " الخ

و حرف البقا - لقب روحانی حاجی مهزنا موسی  
جواهری در بغداد بود .

و بقا " ذاتی و زمانی - در لوح خطاب به عبدالوهاب  
است قوله :

" اَیْنَ بَقَا " بَقَا " زمانی است نه بقا " ذاتی  
چه که مسبوق است بعلّت و بقا " ذاتی غیر مسبوق  
و آن مخصوص است به حقّ جلّ جلاله " الخ

و مدینه بقا امر بهائی و ملکوت ابهی است . در لوح  
طَبّ است قوله :

" الیوم دو امر محبوب و مطلوب است یکی

حکمت و بیان و ثانی الاستقامة علی امر ربکم الرحمن هر  
نفس به این دو امر فائز شد عند الله از اهل مدینه بقا  
محسوب و مذکور "

بقرة عربی گاو. و سورة البقر

دومین سور قرآن به مناسبت

بَقَر

ذکر قصه گاو در بنی اسرائیل

به این نام مسّی گردید و از مقام باب اعظم در اوائل  
اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی و جز  
از آن سوره صدور یافت و مجلد دوم را سارقی در سفر  
مکه با کتبی دیگر ربود و نسخه ای از آن بدست نیست  
و از مجلد اول نسخ خطی بسیار میباشد آغازش قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي

تجلّى للممکنات بطراز النقطة المنفصلة عن لجة الابداع

... بیدئ عیدک هذا بعد ذکر العین واللام والیا

محمد ( علی محمد ) ... الهم لتعلم فی يوم الذي

اردت انشاء ذلك الكتاب قد رأيت فی ليلتها بان

ارض المقدسة قد صارت ذرة ذرة ورفعت فی الهواء

حتی جاءت کلها تلقاء بيتی ثم استقامت ثم جاء خبر

فوت الجلیل و العالم الخلیل معلّمی رحمة الله علیه

من هنا لك ( فوت حاجی سید کاظم رشتی در کربلا )  
 وقد اخبرت بعض الناس قبل بنومي " الخ  
 وعلیهذا عزم تدوین کتاب مذکور در شهر ذیقعدہ  
 سال ۱۲۵۹ هـ ق مقارن رحلت سید رشتی و در روزی  
 شد کہ شب دوشینش روئیای مرموز مدّی بر فوت سید  
 و تحلیل مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز  
 مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به  
 افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند و در آخر  
 آن کتاب چنین مسطور :

" والی هنا قد اخذت القلم من الجریان باذن  
 الرحمن ولقد فرغت من ابداعها فی تفسیر جزء تامّ من  
 اوّل الکتاب فی شهر ذیحجّة الحرام متوالیاً فی سنّة  
 ۱۲۶۰ "

پس مدت تدوین جزء اوّل کتاب زیاده از یک سال شد  
 و هشت ماه بعد از ابلاغ دعوت به جناب ملاحسین  
 بشرویه و آغاز شرح سوره یوسف به پایان رسید و در آن  
 شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ تمامت آن مجلد مهیا  
 نبود و شاید مراد حاجی میرزا حاجی کاشانی مورخ نخست  
 این امر که نوشت در آن شب بر طاقچه حاضر بود و ملا

حسین مطالعه نموده چنین و چنان در خصوص آن مذاکره داشت همان مقدار صادره حاضره از کتاب باشد .  
و راجع بآن در صحیفه العدل چنین مسطور است قوله :  
" و هر کس از اولی الالباب که شرح بقره و صحائف و جواب و سوءالبهای اهل علم را مشاهده نمود یقین بآنچه اشاره شده نمود "

و در کتاب شرح کوثر چنین مسطور است قوله :  
" لَانَّ عَلَى هَذَا الْمَنْهَجِ الْبَدِيعِ وَالْقِسْطِ اسَ  
الَّتَامَّ الْمَنْهَجِ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ أَحْمَدٌ وَلَا كَاطِمٌ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا  
يَعْدِلُ بِهِ مَا فَضَّرْتُ فِي شَرْحِ الْبَقَرَةِ مِنْ أَوَّلِ الْفُطْرَةِ "  
و در محلی از تفسیر مذکور سوره بقره است قوله :

" قَالَ الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، حِينَ سَأَلَهُ  
عَنِ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ قَالَ أَرْبَعَةٌ أَحْرَفُ الْأَوَّلِ كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا  
اللَّهُ وَالثَّانِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالثَّالِثُ نَحْنُ وَالرَّابِعُ  
شَيْعَتُنَا وَقَوْلُهُ الْأَلِفُ حَرْفُ مُحَمَّدٍ وَهُوَ وَلا يَمُوتُ اللَّهُ تَعَالَى  
وَاللَّامُ حَرْفُ عَلِيٍّ وَالْمِيمُ حَرْفُ فَاطِمَةَ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ  
أَبْدَعَ اللَّامَ وَالْمِيمَ بِأَمْرِهِ فَعِنْدَ الْجَمْعِ هِيَ كَلِمَةٌ كُنْ  
وَبِأَمْرِهِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَلِذَا قَدْ كَانَ الْمَدَّانُ  
فِي الْحَرْفَيْنِ الْآخَرَيْنِ وَلَيْسَ لِلْأَلِفِ مَدٌّ لِأَنَّهُ مُظْهِرٌ

الولاية عن الله سبحانه وهذه كلمة التوحيد  
و در بیان آیه " اِنَّ اللهَ یأمرکم ان تذبّحوا بقرة " مذکور  
است قوله :

" کُلّ ما سواه آية الاحدية و مظاهرها فسی  
الاشياء لدى المعبودية كانت بقرة و امر الله بذبحها  
لأنّ ما سوى آل الله قد كانوا بقرة و منها الاشارات  
و السّبحات و النّهایات و الحدودات و ما سوى نفس  
الاحدية و مظاهرها هی نفس البقرة "

و عین البقر — نام چاهی در شهرستان عکا است که  
در احادیث نبویه مسلمین مذکور و در بعضی آثار این  
امر منقول میباشد .

ابقراط اعظم اطباء قدیم  
و یونانی به چهار قرن قبل  
از میلاد مسیح میزیست . در

بُقْرَاط

لوح حکماست :

" انّ بقراط الطّبيب کان من کبار الفلاسفة  
و اعترف بالله و سلطانه " الخ

عربی قطعه بوضع مخصوصی  
از زمین . در قرآن است :

بَقْعُهُ - بَقِيع

" فلما اتىها نودى من شاطئ الوادى الايمن

فى البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى "

وباین مناسبه وصف به مبارکه در بقاع مقدسه استعمال  
میشود .

در کتاب اقدس است :

" ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر "

و در لوح رئيس است :

" وفى هذه البقعة المباركة "

و در لوح به اشرف است :

" قل يا ملاء البيان انا اختصناكم لعرفان

نفسنا بين العالمين وقرّيناكم الى شاطئ الايمن عن  
يمين بقعة الفردوس المقام الذى فيه تنطق النار على  
كلّ الالحان بانه لا اله الا انا العلى العظيم "

که مراد ادرنه است .

و نام بقعه نورا در لوحى است قوله :

" نار الله که از يمين بقعه نورا مرتفع است "

و كذلك بقعة الحمرا در کتاب اقدس است قوله :

" توجهوا يا قوم بوجوههم بياض و قلوب نورا الى

البقعة المباركة الحمرا التى فيها تنادى سـدرة

المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم "

و در لوحى است قوله :

" الذى جعلنى مسجوناً فى هذه الارض التى  
سميت بالبقعة الحمراء فى كتاب الاسماء وبالسّجن الاعظم  
فى لوح كريم "

و نیز بقعة البيضاء قوله :

" كذلك نطق بحر البيان من لدى الرحمن فى  
مدينة عكا التى سميت من قبل بالبقعة البيضاء " الخ  
همه مراد ارض عكا میباشد كه منوره گهای سرخ محمّر  
وهم از مركز قضا و بلاياست و نیز بقعة الحمراء نام تلبسى  
پراز گل در خارج عكا شد و در بيانى از مركز عهد  
است :

" جاى خيمه بها بود كه در دنيا و حتى در امريكا  
هم مانند ندارد "

و قوله :

" و فى كتاب محيى الدين ان هذه الارض -

المقدسة . . . هى البقعة البيضاء " الخ

و بقعة الخضراء نام مقبره سلسبيل يزد را حضرت بها الله  
فرمودند .

بقیع - زمین وسیع با انواع اشجار .

در خطاب معروف به عمه است :

" او یشفیک و یرویک السمّ النّقیع و سراب البقیع  
عن الدّاء الشّدید و العطش فی قفر بعید "

و ممکن است بقیع در اینجا همان استعمال عرفی مأخوذ  
از " سراب بقیعة بحسبه الظّمان ماء " مذکور در قرآن  
باشد که ذیل نام بقعه ذکر می باشد .

بقیّة عربی به معنی هر جای  
مانده و در قرآن  
بقیّة الله - بقیّة السّیف در ضمن نقل نصایح و گفتگوی  
شعیب با قومش است قوله :

" و یا قوم اوفوا الکیل و المیزان بالقسط ولا تبخسوا  
الناس اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیة الله  
خیر لکم ان کنتم مؤمنین "

و مفسّرین غالباً چنین تفسیر کردند همان مقدار هر جا مانده  
از تمام و کمال دادن اشیا به صاحبانش برای شما بهتر از  
کم دادن می باشد و برخی به این معنی گرفتند که فرمان  
بردن از خدا و امید پاداش او و حالت نیکی که در شما  
می ماند خوب و باید از مال حلال است و توان به معنی

آنچه از امور الهی از ذکر خیر و حسن صیت و اعمال  
طیبه و جزاء حسنه تعبیر کرد چنانچه بهمین معنی در  
آیه دیگر است قوله :

" فلولاً كان من القرون من قبلکم اولو بقیة  
ینھون عن الفساد فی الارض "

و قوله :

" والباقيات الصالحات خیر عند ربک ثواباً  
و خیر املاً "

چه باقیه همان بقیه است .

و قوله :

" بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون "

در صورتی که مراد امور متبرکه مقدسه ماتیّه باشد نهیز  
همان اعتبار شوون روحانیّه ملحوظ است و در تأویلات  
روحانیّه شیعیان مراد از بقیة الله مرکز امانت الهیّه  
و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف ائمه منقول است :

" انتم بقیة الله فی عبادہ " ولذا بقیة الله  
از القاب امام دوازدهم اثنا عشریه قرار گرفت و در آثار  
اولیة نقطه البیان آمده تکرّر ذکر یافت قوله :

" اننی انا عبد من بقیة الله " الخ

و در صحیفه بین الحرمین است قوله :

" ان اسمعوا حکم بقیة الله " الخ

و در صحیفه مخزونه است قوله :

" ولقد اخرجها بقیة الله صاحب الزمان علیه

السلام الى بابہ الذکر " الخ

و قوله :

" قل لو كان من عند غیر بقیة الله ينزل لا استطاعوا

ان یأتوا بمثله . . . تلك الآيات حجة من بقیة الله . . .

قل یا ایها الملا " لقد جائکم ذکر من بقیة الله " الخ

و بهمین اعتبار است که اصحاب قلعه طبرسی ما زندران

در الواح و آثار و افواه اصحاب اولین به عنوان " بقیة

آل الله " مذکور بودند از آن جمله لوحی به ————

ابوطالب شهمیرزادی از بقیة السیف اصحاب قلعه

است قوله :

" بسم الله العلیّ العظیم ان یا بقیة آلی اسمع

ندائی عن شطر عرش لتجذبک نفحات الرحمن الی

مقام کان عن عرفان العالمین مرفوعاً فطوبی لک بما

اخذتک نفحات الروح فی ایامه و حضرت بین یدی

الحبيب الذی استشهد فی سبیلک واستعرج الی

سرادق القدس مقرّ الذی کان عن انظر المشرکین مستورا  
وانّا کنا معک فی اضطرابک واطمینانک وقد محونا  
الاضطراب واثبتنا الاطمینان فی لوح کان فی کشف  
الحفظ محفوظا . . . ان یا بقیة آل الله تالله قد ورد علی  
الحبيب مالا ورد علی احد لانه شرب كأس البلاء من  
الاحباء والاعداء انک اطلعت ببعضها وورد علیه من  
الذین کانوا فی حوله ولکن الله عفی عنهم بما استشهدوا فی  
سبيله وزینهم بطراز الغفران وانه کان عطوفا غفورا ولكن  
ورد علی محبوبه فی تلك الايام مالا ورد علیه ولا علی  
احد من قبل " الخ

مراد از حبيب قدّوس واز احبائى که بلايا بر او وارد کردند  
عده اى از متزلزلين و خائفين و مستضعفين و منحرفين  
اصحاب طعه است و ميتوان گفت مراد از بقية الله در آثار  
اولیه نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده  
منتظره سرّیه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تائید  
مینمود و همین که دعوت قائمیت فرمودند در آن حضرت  
قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام منن  
یظهره الله است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان  
و هیره تأسیس و تبشیر فرمودند چه هر دو مقام فی الحقیقه

یکی میباشند .

و نیز کلمه بَقِیَّةُ السَّیْفِ به معنی برجای مانده از قتال و جهاد از اصحاب قلاع بابیان که غالباً کشته شدند و در آثار و افواه معروفند .

عربی به معنی صباح . بُکْرُ  
جمع . أَبْکار جمع الجمع .  
در کتاب اقدس :

بُکْرَة

" فی الْبُکُورِ وَالْأَصَالِ "

و قوله :

" لَا تَنْکُمَا عِرْفَتُمَا الَّذِی دَعَوْتُمَا فِی الْعِشَیِّ  
وَالْأَشْرَاقِ وَفِی کُلِّ أَصِیلٍ وَبُکُورٍ " ممکن است بکُور مصدر  
به معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله :  
" فِی الْعِشَیِّ وَالْأَبْکارِ " که در مقابل که نَکَم  
وقت است ابْکار مصدری آورده شد .

و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد و مناجاتی  
است :

" وَالْإِلْفَةُ مَعَ أَحِبَّائِكَ عِشَّیًّا وَابْکَارًا "

در ضمن نام حبشه ذکر  
است .

بَلال

لیدی بلامفیلد خانم بهائیه

انگیزی که ضمن نام اروپا

ذکر است و او را مرکز عهد

بَلَامْفِيلِد

Lady Blomfield

ابهی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول خبر

صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولّی امرالله که به

غایت محزون بودند به حیفا رفت و شرح مشهور راجع به صعود

را در آنجا نوشت و کتاب بنام "شاهراه ممتاز" The Chosen

Highway تألیف وی که غالباً شرح سفر مرکز عهد در اروپا

است بدست مییابد و بالاخره در هشتاد سالگی

در آخرین روز از سال ۱۹۳۹ میلادی درگذشت.

لهجه عربی بلشویک است.

در خطابی مورخ ۱۹ ذیقعد

بَلْشَفِیْک

۱۳۳۸ قوله :

" حکومت اگر از بلشفیک رخنه نیابد قوت

یابد."

بلعام بن باعورا عالم بزرگ

دینی معاصر باموسی و یوشع

که باتباع هوای نفس مخالف

بَلْعَم

با مرکز هدی شده هلاک گردید قصّه اش در تورات

ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر بلعم بر سهیل  
تشبیه و استعاره در خصوص برخی از این قبیل استعمال  
گردید .

در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله :

" قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة مـنـ

الطین ثم البسناه قميص الاسماء " الخ

کشور معروف در ارومیه

آثار بسیار ذکر شد از آنجمله

در خطابی است :

بُلغار

" نور به بلغار ده روح به سقلاب بخش "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و از خطّه بلغار در نهایت مظلومیت به سجن

اعظم ارسال گشت " که به سوق بیان مرتبط به آستان

ادرنه میباشد .

و نیز در خطابی دیگر است :

" در بلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار

گردید " و بُلغار به فارسی چرم معروفی است .

عربی لیلۃ بُلما شب ماه

بُلما

تمام نور . در لوحی است :

" قد حضر العبد الحاضر بكتابه في ليلة

بَلَمَاءُ "

تَبَلَّجُ به معنی طلوع و ظهور .  
در خطاب معروف عمه قوله :  
" وتَبَلَّجُ تباشیر "

بَلُوجُ

الصَّبَحُ "

و در حق زین المقربین :

" رَبِّ اِنَّهُ سَمِعَ نِدَائِكَ عِنْدَ تَبَلَّجِ صَبَاحِ

احدیتك "

نام قومی اهل بلوچستان  
معروف و محمد خان بلوچ  
حکمران در آنان بود و به

بَلُوجُ

خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد  
و به حضور در محضر ابهی فائز گردید .

بَلَّوْرُ عربی نوعی از شیشه  
سفید صاف معروف .

بَلَّوْرُ

در کتاب اقدس است :

" قد حکم الله دفن الاموات فی البَلَّوْرُ "

## بُلُوغ

مصدر عربی به معنی رسیدن .

در لوح رئیس است :

" بَلَّغْتَ ذُرْوَةَ الْعِلْمِ "

و در قرآن به معنی وصول در مسن به مقام رشد و تکالیف  
دین استعمال شد قوله :

" حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْاطْفَالُ مِنْكَ الْحُلُمَ "

و قوله :

" لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ "

و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی باین معنی قرار  
گرفت و آن را با فتاوی مختلف از مراکز افتاء غالباً در ذکور  
۱۵ و درانات ۹ قرار دادند .

و در کتاب بیان در باب ۱۸ واحد ۸ چنین مسطور  
است قوله :

" وَ قَبْلَ ذَلِكَ بَلَغَ بَعْدَ اسْمِ هُوَ حَكْمٌ بِرِ مَوْءُودٍ مِنْ

و مَوْءُودٌ نَبُوذٌ "

و در کتاب اقدس است قوله :

" قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ مِنْ أَوَّلِ الْبُلُوغِ "

و در رساله سوال و جواب حدّ آن را مطلقاً سن ۱۵  
مقرر کردند و علماء طبیعت بلوغ را دو نوع گفتند طبیعی

و عقیق و اول قبل از دوم تحقق مییابد .  
و نیز در کتاب اقدس است :

“ انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم ”

مفاد آنکه جامعه انسانی بلکه عالم هستی مانند آن که  
افراد ذی حیات در مقامی از سن به رشد و بلوغ میرسند  
در حدی از ادوار و اکوار به مقام رشد و بلوغ خود  
خواهند رسید و در ضمن لغت ( ا م د ) ذکری است و  
اصطلاح تبلیغ و مبلغ و مبلغین در الواح و آثار و افواه  
راجع به ابلاغ این امر به انام بسیار است .  
در لوح به نصیر است قوله :

“ بلغ امر مولاك الى من هناك ”

و در لوح رئیس خطاب به ذبیح است :

“ نسأل الله ان يوفقك على حبه و رضاه و  
يوفقك على تبلیغ امره و يجعلك من الناصرين ”

و دواثری از خادم مورخ ۹۹ هـ ق خطاب به آقا  
جمال هروجردی است :

“ و اینکه در باره حرکت بدیاری بکر مرقوم  
فرموده بودی بآسی نیست ولیکن در جمیع احوال فرمودند  
به صحت متسک باشند لقلّا یظهر ما یکدر الیوم او برتفع

الْقَوْضَاءُ این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده منعاً  
عظیماً فی الكتاب و آن اراضی هم از اطراف محسوب  
است " انتهى

و کیفیت ابلاغ کامل این امر و امر تبلیغ ضمن لفات  
( س ج ن ) ثبت میباشد .

و تأسیس کلاس درس تبلیغ بهائی در طهران بواسطه  
حاجی صدر همدانی که بعداً میرزا نعیم سدهی آنرا  
اداره نمود در تاریخ ثبت و نیز ضمن ( س ج ن ) شقه ای  
ذکر است .

و شهرت نام حاجی مبلغ برای حاجی محمد ابراهیم  
یزدی ضمن شرح نام ابراهیم درج میباشد .

بلاء عربی مصیبت و هم و غم .

بلا یا جمع . در لوح طَبَّ

بَلَّیْه

است :

" بهما یحدث بلاء ادهم "

و در کلمات مکتونه است :

" المحب الصادق یرجوا الهلاک یرجاء العاصی "

الی المغفرة و العذنب الی الرحمة "

و نیز در لوح طَبَّ :

" فانها بلیة للبریة "

و در لوح رئیس :

" قل البلیا دهن لهذا المصباح وبها یزداد

نوره ان کنتم من العارفین "

بلا نیز مصدر عربی به معنی کهنه و فرسوده شدن .

بَلَى بَلَّی ماضی و مضارع — در کلمات مکتونه است :

" انت قمیصی و قمیصی لا یَبْلَى "

ابولونیوس حکیم شهید

رومی در فلسفه طبیعی که

۳۷ مجلد در آن فن نوشت

بَلِینُوس

Pliny

و مؤلفاتش تاکنون بنوع اعیار و خود بنوع جلالت قدر

مذکور است .

در لوح بسیط الحقیقه است :

" و بعد از او ( ادریس — هرمس ) بلینوس

از الواح هرمسیه استخراج فنون طمیه و حکمتیه نموده اند .

شهر معروف در خطه

کرمان . تنی چند از بهائیان

مقیم آنجا بودند و لذا در

بِم

آثار مذکور آمد خطابی " در ہم به خدا یار علیه بها الله

الاهی \* است .

## بمبئی

بمبای شهر بندری معظم  
و ولایتش در هند که مذکور  
در الواح و آثار و مسطور مفصل

در تاریخ میباشد از آن جمله خطابی به حاجی میرزا  
محمد تقی طبسی یزدی که در آن کشور تجارت میکرد میباشد  
قوله :

" ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی  
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید در خصوص قبرستان  
مرقوم نموده بودید که حکومت محل مخصوص تعیین نموده  
و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و از آن دفن نمودن در آنجا  
داده نوشته ای مرقوم نمائید از طرف جمعیت احباء به  
حکومت اظهار معنویت از این همت نمائید و تقدیر  
فرمائید و بنگارید که ما به نصوص قاطعه مبارک در هر مملکت  
که هستیم باید به حکومت آن سامان در کمال صداقت  
و خیرخواهی روش و حرکت نمائیم لهذا وظیفه زمت  
دانستیم که بیان معنویت خود را بنمائیم و ما از دولت  
فخیمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امید داریم که  
صداقت و امانت و خیرخواهی ما ظاهر و آشکار گردد " الخ

معموره معروف در آذربایجان

که در ایام ابهی مجمع

بهائی داشت و در آثار

مذکور گردید از آن جمله میرزا غلامحسین طبیب مذکور

و مخاطب در الواح بسیار شدند.

لنگرگاه کشتی و شهر ساحلی.

و از بندرهای مشهور ایران

بندر پهلوی در ساحل

بندر

بحر خزر که نام سابقش انزلی بود و در ضمن آن نام

ثبت است و معدودی از بهائیان در آنجا میزیستند و

در این عصر بنام بندر پهلوی مستی و معروف و جمعیت

سکنه اش را متقارب سی و پنجهزار بشمار آوردند و عده

بهائیان آنجا قلیل و محفل روحانی دارند و غالباً از اهل

آنجا نیستند.

دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تعمیر آن به

عصر نادری است و محل اقامت و تجارت چند ساله

اخوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنین جوانی

چندی در آنجا زیستند و حجره تجارتگاه و محفل

عبادتگاهشان معین است و آنجا در دوره مرکز عهد ابهی

مجمع بهائی بود و در آثار نامبرده گردید .  
دیگر بندر جزو گز نیز کنار دریای خزر در دوره مرکز  
عهد ابهی مجمع معتنا بهی در آنجا از اهل بهاء بود  
و مکرراً در آثار مذکور گردید و در الواح ابهی هم ذکری  
از آن است قوله :

" این مظلوم از سمت شاهرود بآن شطر توجه  
نمود " الخ

دیگر بندر عباس کنار خلیج فارس نیز در دوره مرکز  
میشاق مجمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور در آثار  
گردید در سال ۱۳۲۰ معصوم علی فرهدلاری تاجر که  
در بمبئی بواسطه خالویش حاجی علی اکبر بهائی شد  
وارد بندر عباس گردید و حاجی علی اکبرلاری مذکور  
از بهائیان عصر ابهی بود و در شیراز بسال ۱۳۱۲ فوت  
شد و به تاریخ مذکور ۱۳۲۰ از بهائیان حاجی محمود  
موضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود . دیگر  
مدحه الوزراء که خود و پدرش میرزا عبدالله خان امین  
الوزراء درین بندر فوت شدند دیگر آقا سید حسن  
نطنزی مقوم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت  
دیگر میرزا محمد علی سدید السلطنه بندری ابن حاجی

احمد خان کبابی دیگر سلطان محمد خان ابوالسوری  
معروف به سرهنگ و توجی که بعداً به حکومت منصوب  
شد و بالاخره زنش او را در بغداد مسموم ساخت .

مصدر عربی . در قاموس است :

البهاء الحُسن .

بهاء

و در مجمع البحرین است

بهاء الله عظمت و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که  
مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات —  
الهی است و در دعای معروف لیالی شهر رمضان از  
ادعیه اثنی عشریه مأثور از امام که فضل و مقامی مخصوص  
نزد آنان دارد مقدم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت  
است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطه —  
البیان مظاهر مشیت گلیه خصوصاً موعود محبوب و نفوس  
بغایت معظم را بآن نام میخوانند چنانچه ضمن لغات  
حیات و زین و سفینه شمه ای از توقیعات و الواح  
شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سورة الذکر  
ثبت و در ذیل لغت ذکر و لغت زمان ذکر نقطه —  
البیان من یظهره الله را بعنوان بهاء درج است و سرتی  
از اہمیت و اعظمت این نام همین احتواء رموز زیبائی

و در خشنودگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اسم  
 بیان اسم اعظم گردید و از نقطه البیان در شرح حدیث  
 "لو كان الموت يشتري لا اشتراه المؤمن والكافر" است  
 قوله :

"لأن حروف الوجه هو أربعة عشر وهو المراد  
 لشموس العظمة واقمار القدرة كل شئ هالك الا وجه  
 ربك ذو الجلال والاكرام وان حیات الوجه هو الهاء  
 في آخره وهو كلمة خلقت اسمها مثل شكلها وهيكلها  
 مثل سرها وما كانت عدتها الا عدة احرف آخر الوجه  
 وهو الاسم المكنون والرمز المصون الذي به ظهر  
 ما ظهر بين الكاف والنون ولانه هو الذي قد اصطفاه  
 لنفسه وجعله مقام نفسه في قوله نحن لا اله الا هو الطك  
 القائم القدوس الخ

و در شرح سوره نور مسطور است قوله :

"واذا تنظر الى حروف هذه السورة وذلك  
 المقام ترى الهاء روح السورة واصلها وعلیها یدور  
 رحن الظهورات والاسماء والصفات ... ولذلك رقم  
 شكل الهاء ... وان ذلك الشكل هو حرف  
 من حروف اسم الاعظم الذي قال علی في قوله وان -



قوله :

" چنانچه نقطهٔ اولی و طلعت ابهی روح من

فی اعراض الظهور فداء " الخ

چنانچه در ضمن لغت حیات ثبت میباشد و به ایمن  
طریق کلمهٔ ابهی در آثار این امر بر دیگر مظاهر الهیه  
خصوصاً شخص نقطهٔ اولی نیز اطلاق گردید از آن جمله  
بیانی از مرکز میثاق در تبیین جنة الاسماء ضمن لغت  
جن مسطور است و تلقب مقام ابهی باین لقب در تاریخ  
چنین ثبت گردید که در ایام واقعات بدشت واقع شد  
و عمه مشهوره نیز در رسالهٔ ردیه بغضیه منسوبه به او  
نوشت که در بدشت بواسطهٔ قرّة العین این لقب هر مقام  
ابهی استوار گردید ولی آثار صادره در بغداد پس از  
برگشت از کردستان بدین نام صریحاً و یا رمزاً در دست  
میباشد و شهرت پیروانشان بنام و عنوان اهل بهاء  
چنانچه در ضمن بیان نبیل نبذه ای ثبت میباشد در  
سنین اواخر ادرنه شد .

در لوحی است قوله :

" جمیع عوالم مالا نهاییه از کار و الفاظ و بیان

از نقطهٔ اولیه تفصیل شده و کل بآن نقطه راجع و آن نقطه

به اراده قدمیه ظاهر هر نفس که الیوم به حبّ او فائز  
 شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب  
 علم و بیان بوده و خواهد بود ولیکن احدی از زلال ایمن  
 بیان که تزیین عرش رحمان جاری است نیاشامد مگر  
 اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما  
 مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کل جهات مترصد  
 معذک تورا محروم ننموده " الخ

و صدور این لوح در سجن اعظم بود و اول لوحی است  
 که پیروان مؤمنین را بنام اهل بهاء خواندند و نام بیانی  
 به بهائی تبدیل گردید ۱

و در لوحی دیگر صادر در ایام سجن اعظم که اسارت  
 اسرای موصل و خروج ازادرنه و مصائب سجن را بیان  
 نمودند قوله :

" یا ایها المذکور لدی العرش ... قل یا  
 اهل البهاء تالله الیوم یوم الذی فیه یستقیم المخلصون  
 و در لوحی دیگر قوله :

" و کلمه ای که الیوم مقدم است بر کل کلمه  
 مبارکه اللهم انّی اسألك من بهائک با بهاء و کمال  
 بهائک بمن بوده و هست امروز عالم بیان طائف این

کلمه جلیل است چه که امروز محك الله اوست و مشرق  
امتحان الهی اوست در يك مقام این کلمه فصل الخطاب  
است و اوست سد محکم متین ما بین موحدین و مشرکین  
و در مقامی سیف برنده است که بین حق و باطل را فصل  
نماید . جاهل ارضی ( شیخ مجتهد نجفی اصفهانی )  
عباد را از تلاوت آن منع نموده اَفّ له خود را و قوم  
خود را از ثغفات اسم اعظم الهی محروم کرده سوف  
یری جزاء عمله امرا من لدن آمرطیم "

و در لوح معروف به شیر مرد قوله :

" ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی  
آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از باء بحر اعظم  
هویدا و از ها هویت بخته الخ  
و در کتاب اقدس است قوله :

" وَالْاَ تَرْجِعْ اِلَى اَهْلِ الْبِهَاءِ الَّذِیْنَ لَا یَتَكَلَّمُونَ  
اِلَّا بِحَمْدِ اِزْنِهِ وَلَا یَحْكُمُونَ اِلَّا بِمَا حَكَمَ اللّٰهُ فِیْ هَـذَا  
اللَّوْحِ "

و در لوحی است قوله :

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی  
را در امرش متوقف ببینند در ما ظهیر من عنده توقف

نمایند اینست مقام استقامت کبری قد زکرت کل ما  
 ینبغی لامری " الخ  
 ودر لوحی است قوله :

" ولکن عجب است از اهل بیان که به این  
 حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اُفّ لهم و  
 لحیائهم و لوفائهم شعورشان به مقامی رسیده که تازه  
 درین ایّام يك خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم  
 نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان  
 مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده"  
 و شمه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) و امر و  
 اورشلیم ثبت است .

وامضاء الواح در اوائل اظهار امرشان " من البها  
 والها " و یا " ۱۵۲ " رمزازبها بود و علی ای حال  
 بیکی از خاتمهای بدیعه مختوم میفرمودند .

وجمله الله ابھی به معنی اسم تفضیلی ماننده  
 الله اکبر تحیت و نیز ذکر مفروض بهائی میباشد .  
 در کتاب اقدس است قوله :

" قد کتب الله لمن دان بالله الدیّان ان  
 یغسل فی کلّ یوم یدیه ثم وجهه ویقعد مقبلاً الی الله

و یذکر خمسًا وتسعين مرة الله ایهی " و نیز در امر بیان نام ماه اول از شهر سنه و روز اول از هر ماه که روز اول سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار گرفت و به مظهر اعظم مشیت کلیه اختصاص یافت .  
و در کتاب اقدس است قوله :

" طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهء الذی جعله الله لهذا الاسم العظیم " و نیز ایام البهء که مراد ایام البهء است نام ایام زائده بر شهر سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید که در کتاب اقدس است :

" واجعلوا ایام الزائدة من الشهور قبل شهر الصیام انا جعلناها مظاهر البهء بین اللیالی والایام لذا ما تحدت بحدود السنة والشهور "

و تفصیل این امور در کتاب امر و خلق مسطور شد .  
و لوح البهء نام لوحی است که در سنین ادنییه خطاب به خاتون جان قزوینیّه بنت حاجی اسدالله فرهادی صدر یافت ، تا آنکه از آداب بهائیان شد که عقیب ذکر یا کتب اسماء نیکان بر جای رحمة الله علیه یا غفر الله له یا رضی الله عنه و مانند آنها که فیما بین

مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یا علیهن  
 بها<sup>۱</sup> الله ابهی میگفتند و مینوشتند و بسا در مکاتیب  
 محض پاس حکمت و ملاحظه از تعرض مردم به نوع  
 رمز مثلاً علیه " ۶۶۹ " بجای " طیه بها<sup>۲</sup> الله<sup>۳</sup> "   
 میگذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد ۹  
 که عدد ابجدی حروف بها<sup>۴</sup> است مینهادند و این  
 اصطلاحات از مقام ابهی و در زمان ایشان متداول —  
 گردید.

در کتاب اقدس است قوله :

" علیه بها<sup>۵</sup> الله و بها<sup>۶</sup> من فی ملکوت الامر  
 فی کلّ حین "

و در الواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء<sup>۷</sup>  
 علیک بهائی و رحمتی و یا علیه بهائی و عنایتی و  
 امثالها بسیار است تا آنکه فصیح اعظم برای اعلان  
 و اعلاء مقام عبودیت خود نسبت به آستان مقام ابهی  
 نام عبدالبهّا<sup>۸</sup> را اختیار فرمودند و سلطان خانم  
 ورقه علیا بنام بهّیه و بهائیه امضا<sup>۹</sup> نمودند .

و در خطاب شهیر عبدالبهّا<sup>۱۰</sup> به قه<sup>۱۱</sup> است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك " الخ

و اشتقاقات بهی و باهی و مبهی و مباحی و متباحی  
و ابهی و غیرها معروف است و ربّ اعلیٰ اشتقاقات  
بسیار دیگری نیز آوردند و الله ابهی را بنوع فعل  
ماضی ابها نیز توان خواند .

عربی رونق و زیبائی و سرور

و شادمانی .

بَهْجَة

و بهجت تخلص شعری

شاعری بای ساکن قزوین که با قرّة العین مکاتبه شعری  
داشت .

و قصر بَهْجَة و بهجی واقع در بهجه به نیم ساعتی  
خارج عکا در دو کیلومتری شمالی عمارت مسکونه ابهی  
در سنین اخیر بود که صعودشان به عالم غیب در  
آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردید  
و در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین  
بیان است :

" صاحب قدیم بهجه جرجس جمال پروستانی  
متعصب با عقل صافی قلبی بود از زمین جای صنوبرها  
را خواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت و آنجا  
را او بدست خود مرتّب کرده بود و به برادرش وصیت

کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاء الله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعداً اهمیت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمد خواهد داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را بهمین نزدیکی بختنه می‌رسانم و همینطور شد که بیمار گردید و جراح حکم به ختنه داد و او هر چه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من خجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت کتاب معراج نبی است گفتم برای توجه نتیجه دارد بنوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور با آسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعه کتاب ندارد چه بهمان نردبان که مسیح با آسمان رفت او هم رفت و این در میان ۱۵ نفر از رفقا و معارف بود و از شدت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیتش همانجا مدفون گشت ولیکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش

را در آورده در ناصریه دفن کردند .

ملا بهرام پارسی اخترخاوری

از بهائیان مشهور به کثرت

در آثار ذکر است . در لوحی

بهرام

است :

" ذکر بهرام علیه بهائی را نموده ای مکرر

اسمش از قلم اعلی نازل . . . یا بهرام از حضرت

زردشت سوال نمودی او من عندالله آمده و بیه

هدایت خلق مأمور نار محبت بر افروخته ید اوست

. . . یا بهرام به یقین بدان اول بارنار از نزد یار

آمد . الخ

بن عباس بن فتحعلی شاه

پس از فوت برادرش قهرمان

میرزا که والی آذربایجان

بهمین میرزا

بود از جانب برادرش محمد شاه بسال ۱۲۵۷ والی

آن ایالت شد و تا سال ۱۲۶۳ بر قرار بود و همینکه

حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانست که با اللهیار

خان آصف الدوله و پسر وی محمد حسنخان سالار

فرمانروایان خراسان بر ضدش محرمانه اتفاق کردند

سرداری را بدستگیری وی مأمور آذربایجان کرد و او  
 نهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان  
 گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت  
 روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا  
 بسال ۱۳۰۰ در گذشت و رفتار او با شخص نقطه  
 اولی به تفصیل در تاریخ ذکر شده .

قریه، شهیره، مازندران در قرب

بابل که در تاریخ این امر

مشرح و مفصل است شهداء

بِهَنَمِیر

و بقیة السیف قلعه طبرسی از اهل آنجا :

(۱) - آقا رسول که سرش به آمل فرستاده شد

و گفتند بعداً به طهران بردند و دخترانش طاموس

که عنوان خطابش در لوح " بارفروش امة الله طاموس

الاحدیة " مذکور است، دیگرین بی هر دو قوی الایمان

و حافظ باز ماندگان و مؤمنان، و پسرانش یکی حبیب الله

که مؤمن بود و دیگر ولی الله و فتح الله که بابی نشدند

و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی مانند

و خاندان هر دو برادر همه بهائی هستند و برادران

آقا رسول یکی (۲) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته

شد و زنش گدوستی نام مؤمنه قویة الایمان که اعدا<sup>۱</sup> نخست همه اشیا<sup>۲</sup> مؤمنین را تحویلش دادند و قفسل زدند و بالاخره ازوباز خواست کرده به عنوان یافتن اشیا<sup>۳</sup> مواضع را کاویدند و او را به جنگل بردند و خوراک جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجسی و پسرانش یکی کربلائی سیف الله که ایمان نیاورد و دیگر مشهدی یدالله که ایمان داشت و از نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و برادر دیگر (۳) آقا طاهر که نیز در قلعه شهید شد و دارای یک پسر طیب نام و یک دختر که نسل و نتیجه شان هم مؤمن اند .

دیگر از شهدا<sup>۴</sup> (۴) آقا نظام که در قلعه کشته شد و دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و پس پسرش آقا لریا دای لری که بهر دو نام خوانده شد ایمان نه داشت .

دیگر (۵) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بارفروش قطعه قطعه گردید و پسرش مشهدی آقا جان ایمانکی داشت و پسر دیگرش کربلائی محمد علی ایمان نداشت و نسل و نتیجه شان در ایمان نیستند .

دیگر (۶) آقا غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد و خواهرش

جانی خانم قوی الایمان بود و اعدا<sup>۱</sup> بلیه<sup>۲</sup> شدیدی دارد  
آوردند و شاید واقعه<sup>۳</sup> مذکوره<sup>۴</sup> گلدوستی مرتبط باویا  
هر دو باشد و ازو نسلی نیست و از جانی زوجه<sup>۵</sup> آقا  
محمد جان نسل و نتیجه<sup>۶</sup> ایمانی باقی است .

و (۷) آقا محمد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش  
حاجی معصوم از مهمین مو<sup>۷</sup>منین گردید و یک دخترش  
زلیخا شوهرش آقا محمد کلاهدوز بار فروشی بود و ازایشان  
نسل و نتیجه<sup>۸</sup> درین امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا  
جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد .  
دیگر (۸) قاسم سلمانی که در قلعه شهید شد جوانی  
بی نسل و نتیجه<sup>۹</sup> بود . دیگر از مو<sup>۱۰</sup>منات همرها<sup>۱۱</sup>ان  
دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب  
باقیمانده از قلعه (۹) آقا عباس که از قلعه آوردند و  
خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند .

دیگر (۱۰) آقا زمان بهمین منوال . دیگر (۱۱) مشهدی  
احمد علی بهمین منوال و تا آخر العمر بر حال ایمان  
باقی ماند . دیگر (۱۲) آقا لر پسر آقا نظام شهید مذکور  
بهمین منوال و خوب بود . دیگر (۱۳) آقا مرتضی برادر  
آقا عباس و نیز (۱۴) آقا حمید خریداری شدند ولی

خوب نبودند .

و در دورهٔ ابهی در آن قریه به علاوه نسل و نتیجه  
مذکورهٔ مؤمنین اول پنج برادر بنام - علیجان - محمد  
خان - حسن جان - روح الله - محمود و تقریباً  
همهٔ خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل و نتیجه اش  
دیگر کر بلائی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب دیگر  
ملا آقا محمد و محمد صادق خان دیگر کر بلائی کرام با  
خانواده اش .

و این قریه با آنکه جمعیت مؤمنین این امر همیشه به  
مراتب کمتر از دیگران بود پیوسته بنام قریهٔ بابی  
شهرت داشت و در آثار مذکور شد .

و یکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله :

" هو الله هو المبین العلیم سبحان الذی  
ظهر بالحق و اظهر ما اراد بامرہ کن فیکون انه لهو  
الذی به ظهر العیزان و نطق اللسان انه لا اله الا هو  
المہیم القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق  
بما اخذ الاضطراب سکان مدائن الاسماء الا من شاء الله  
مالك الوجود یا اهل بهنمیر " الخ

~~~~~

عربى جفد . در کتاب  
اقدس خطاب به مرکـز  
حکومت عثمانیه است قوله :

بوم

" نسمع فيك صوت اليوم "

و در لوح به ناصر الدین شاه است :

" لا يسمع من ارجائها الأصوت الصدى "

صدی نیز جفد است . و در ضمن شرح همزه و الف  
تفصیلی است .

عربى به معنى مصدرى به  
معنى ظهور و وضوح و نیز  
ایضاح و تصریح و بر منطق

بیان

فصیح دال تام مظهر ما فی الضمیر اطلاق میگردد .  
در لوحی است :

" انّ البیان جوهر یطلب التّفوّذ والاعتدال  
اما التّفوّذ معلّقة باللّطافة واللّطافة منوطة بالقلوب  
الفارغة الصّافیة واما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التّی  
نزلناها فی الزّبر والالواح "

و در اصطلاح آثار نقطه اولاً نام آئین جدید و تمامت  
آثار صادره است . ثانیاً نام دو کتاب معروف عربی

و فارسی صادر در ایام سجن ما کو گردید تلویح  
به آیه قرآن " الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ  
الْبَيَانَ "

و در مجمع البحرین است :

" فی الحدیث انَّ اللّٰهَ نصر المؤمنین بالبیان  
ای بالمعجزة و بانَّ اَلْهَمَّهم و اوحى الیهم بمقدّمات  
واضحة الدلائل علی المدّعی عند الخصم مؤثّرة فی  
قلبه و فیہ انزل اللّٰه فی القرآن تبیان کَلَشِیْثِ ای —  
کشفه و ایضاحه و البیان و السّلطان و البرهان و الفرقان  
نظائر و حدودها مختلفة . فالبیان اظهار المعنی  
للتّفصّل کاظهار نقیضه و البرهان اظهار صحّة المعنی  
و افساد نقیضه و الفرقان اظهار تمیز المعنی ممّا  
التبس و السّلطان اظهار ما یتسلّط به علی نقض المعنی  
بالابطال "

و نقطة البیان کتاب بیان فارسی را پس از اصدار بیان  
عربی که بنام کتاب الجزاء نامبرده شد در تفسیر و شرح  
آن صادر فرمودند و کتاب بیان نا تمام است و عربی  
یازده واحد صدور یافت و یک واحد دیگر هم وعده  
فرمودند و از بیان فارسی نسخ موجوده غالباً تا بساب

عاشر از واحد تاسع " فی طهارة ارض النفوس " است  
و با بهائی میرزا یحیی بر آن اضافه نمود که نسخش نزد  
ازلیان متداول میباشد و عربی تا باب تاسع و العشر  
من الواحد الحادی والعشر " فی ان من یکتب حرفاً  
على من یشهره الله او بغير ما نزل فی البیان قبل  
ظهوره فلیلز منه من کتاب اللّٰه تسعة عشر مثقالاً من  
الذهب " منتهی میگردد .

و کلام خود نقطه در بیان فارسی در وصف صدور  
بیان چنین است قوله :

" و بعین یقین نظر کن که ابواب این بیان  
مرتب گشته بعدد گلشیئی ( ۳۶۱ ) ۰۰۰ و اول خلق  
گلشیئی در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله  
شده ۰۰۰ و در حینی که خداوند عود خلق قرآن  
فرمود نبود نزد او الا یک نفس واحدة ( آقا سید  
حسین یزدی عزیز کاتب ) که یک باب از ابواب حکم  
ذکر میشود نزد او كذلك یفعل الله ما یشاء و یحکم  
ما یرید لا یسئل عما یفعل و کلّ عن گلشیئی یسئلون  
و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدو خلق  
گلشیئی در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت است بر

ارض اسم باسط بود ( ماه کو ) که سمواتی که در قرآن  
مرتفع شده بود گل مطوی شد . . . و حال که هزار  
و دو بیست و هفتاد سال گذشت ( از بعثت محمدی )  
این شجره به مقام ثمر رسیده . . . و حال آنکه شجره  
حقیقت که منزل قرآن بوده درین جبل ساکن است با  
يك نفس وحده . . . و از حین ظهور شجره بیان السی  
ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند  
وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه  
از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه  
۱۲۷۰ بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بوده " الخ  
و بیان عربی که بیان فارسی مفصلتر و شرح و تبیین  
آن است در آثار و توقیعات بنام کتاب الجزاء نامبرده  
گردیده چنانچه در لوحی ضمن نام جمال ذکر میباشد .  
والواح صادر قبل از عکا همه تشویق به بیان میباشد .  
در لوحی از ادرنه به نصیر است قوله :  
" و علیان صحرای جهل و نادانی را اقرب  
من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است  
رساند "

و در لوحی دیگر قوله :

" و همچنین نقطه اولی جلّت کبریاّه در بیان  
فارسی مفصل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی  
از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر  
گلشیفی فی کتاب مبین "

و در سورة القمیس است قوله :

" فابتهفوا امرالله وسننه بما نزل فی البیان "

و قوله :

" قل انّ المشرکین ظنّوا بانّا اردنا ان ننسخ  
ما نزل علی نقطه قل فوریق الرحمن لو نريد كما ظنّوا  
لیس لاحد ان یعترض علی الذی خلق گلشیفی بامر  
آنچه درین ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطه اولیه  
بوده و خواهد بود و این غلام لا زال جز عبودیت صرفه  
دوست نداشت فوالذی نفس بیده عبودیت محبوب  
جانم بوده بشأنی که گما اُشاهد موقفاً من مواقف الارض  
احبّ ان اخرّ طیه سجداً لله محبوس و محبوب العارفین  
و اینکه در الواح ذکر مقامات عالیه شده ناظرأ السی  
امرالله و شأنه و عزّه و اجلاله بوده چنانکه نقطه بیان  
فرموده انه ینطق فی گلشیفی بآتی انا الله لا اله الا انا  
ان یا خلقی ایّای فاعبدون و اگر نظر به این مقام نبود

فونفسه المحبوب ما ذكرتُ الآ عبودية الصّرفه لله  
الحق كذلك كان الامر ولكن هم لا يشعرون "

و در دعا " يدعوه محبى الانام فى الاتّام است قوله :  
" بعد الذى يا الهى ما اظهرت لهم الآ ما  
اتى به علّى من قبل وما بيّنت لهم الآ ما نزل فى البیان  
... و دعوتهم الى ذكر نفسك العلّى الاعلى من هذا  
الافق الابهى " الخ

بدینگونه اندك اندك در سنین ادرنه لحن كلام نسبت  
به بیان تغییر نمود قوله :

" طوبى از برای اهل بها " که اگر نقطه " اولی  
را در امرش متوقف ببینند در ما ظهر من عنده توقف  
نمایند " الخ

که با بعضى الواح دیگر ذیل بها " درج است .  
و قوله :

" هو العزيز شهد الله انه لا اله الا هو العزيز  
الجميل و انّ نقطة البیان لعبده و بهاؤه لمن فسى  
السموات و الارضين "  
و قوله :

" با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم

ما نَزَلَ فِي الْبَيَانِ ثَابِتٌ وَظَاهِرٌ وَمُحَقَّقٌ شَدِيدٌ وَاسْمُ  
 اللَّهِ مُرْتَفِعٌ گشته و آثارِ اللَّهِ در شرق و غرب انتشار  
 یافته و بیان فارسی مخصوص درین ظهور امضاء شده  
 مَعْدُوكٌ مُتَّصِلًا نوشته و مینویسند که بیان را نسخ  
 نموده اند که شاید شبهه در قلوب القاء شود و معبودیت  
 عَجَل ( میرزا یحیی ازل ) محقق گردد .  
 و قوله :

" هُوَ الْبَهِيُّ الْبَاهِي الْإِلَهِيُّ حَمْدٌ مُقَدَّسٌ  
 از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملوک عزّ  
 بهائی را سزاوار است . . . فلتراقبوا یا ملاّ البیان  
 لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه  
 و در کتاب اقدس است :

" أَيْتَاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ مَا فِي الْبَيَانِ عَنْ رَبِّكُمْ  
 الرَّحْمَنُ تَاللَّهِ قَدْ نَزَلَ لَذِكْرِي لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ  
 و قوله :

" كَذَلِكَ تَفَرَّدَتِ الْوَرَقَةُ عَلَى الْإِفْنَانِ فِي ذِكْرِ  
 رَبِّهَا الرَّحْمَنُ . . . قَدْ صَرَحَ نَقْطَةُ الْبَيَانِ فِي هَسْنِهِ  
 الْآيَةُ بِارْتِفَاعِ أَمْرِي . . . قُلْ تَاللَّهِ أَنِي لِمُحِبِّهِ  
 و قوله :

" انا اخبرنا الكل بان لا يعادل بكلمة  
منك ما نزل في البيان "  
و در لوحی است :

" قد نزلنا البيان وجعلناه بشارة للناس  
لئلا يضلوا السبيل فلما اتى الوعد وظهر الموعد اعرضوا  
الا الذين ترى في وجوههم نضرة النعيم "  
وقوله :

" هو الصامت الناطق ان البيان ينادى بهذا  
الاسم ويطوف حول ارادة ربه ولكن القوم في وهم  
مبين انا انزلناه لذكري ليثبت به امرى بين عبادى ويظهر  
سلطانى بين خلقى ولكن المشركين به اعرضوا عن الله  
رب العالمين "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان  
را تلاوت ننموده و مطالبش را ندیده این قدر معلوم  
و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را اس کتب خود  
قرار فرموده " الخ

و در خطایی است قوله :

" در خصوص بیان مرقوم ننموده بودید که ترجمه

شده است کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش  
منسوخ است مگر احکامی که در کتاب اقدس مذکور و  
تأکید شده است مرجع کل کتاب اقدس است نه بیان  
احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری  
برای ایشان " الخ

و در ذیل نامهای قدس و همج نیز شمه ای راجع  
به این امور ثبت است .

وسورة البیان از الواح صادره در سنین ادرنه است  
قوله :

" هذه سورة البیان قد نزلت من جبروت  
الرّحمن للذی آمن بالله وکان من المهتدین فی  
الالواح مکتوباً "

در لوح رئیس است :

ب ی ث

" و بات فیہ فی

العشی " در آنجا شام را به

سربرد .

بیت - اطاق و خانه و مسکن . بیوت جمع

نیز در لوح رئیس است قوله :

" آسّس ارکان البیت من زهر البیان . . . . و

اخرجوهم من البيوت يظلم مبین " و در قرآن قوله :

" وفي بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه " خانه هائی که خدا اذن داد بر افراخته شوند و نامش در آنها ذکر شود و بهمین اعتبار تشریفی مسجد را خانه خدا گفتند و بعضی از مفسرین تأویلی به معنی بیوت انبیاء تأویل کردند چنانچه در مجمع البحرین است و از طریق شیعه نیز روایت کردند که خانه علی امیر المؤمنین هم جزو آن میباشد و نقطة البیان را نیز شرح و تأویلی بر آن است قوله :

" بسم الله البديع الذى لا اله الا هو افتتح بسر البیان لاظهار ما جعله الله فى الكيان . . . و اعظم ان الله سبحانه قد جعل اعظم عطياته لاهل الامكان مشعر الفؤاد . . . ان الفؤاد هو اطن مشاعر الانسان . . . وقد جعل الله تلك المشعر محل اسم الترفيع و مكن غيبه المنيع " الخ و متبادر و شایع نام بیت الله در اسلام خانه کعبه میباشد :

و در مقاله ستیاج راجع به باب اعظم است قوله :

" و خود باب عزم طواف بیت الله نمود "

و از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" یا حاجی در بیت الهی که الیوم مطاف  
عالم است تفکر نما در اول ایام که احکام مقصود عالمان  
در فرقان نازل مشرکین به کمال جد در منع آن و اطفاء  
نور جهد فوق العاده نمودند و چون ضعف به اقتدار  
تبدیل شد و عجز به قوت بر بام کعبه حسب الامر مطلع  
او امر و مشرق احکام الهی اذان گفته شد بعضی از  
مشرکین گفتند خوشا بحال پدران ما که مردند و این  
صوت منکر را نشنیدند و بعضی مذکور داشتند ای کاش  
از سمع محروم میشدیم و این آواز را نمیشنیدیم و بعضی  
هم باصابع جهل و ضلالت باب اصفا را سدود نمودند  
و در اول امر امثال این امور ظاهر و حال از هر جهتی  
از جهات و از هر شطری از اشیاء میشتابند و طواف  
مینمایند و حال در امور قبل و این امر اعظم و نباء عظیم  
تفکر نما لتعرف و تكون من العارفين " الخ

و در توقیع خطاب به محمد شاه چنین فرمودند : قوله :

" قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی "

و در لوحی است قوله :

" اِنَّ السَّجْنَ بَيْتِي وَهُوَ اَيْهِي مِنْ كُلِّ

الْبَيْوتِ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ "

ولی در کتاب اقدس و در اصطلاح اهل بها<sup>۱</sup> لفظ  
بیت متداول و متبادر در بیت باب اعظم در شیراز  
و بیت ایهی در بغداد است و بیت بغداد بیت  
اعظم میباشد .

و قوله :

" وَارْفَعِنِ الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامَيْنِ "

و در لوح حج به ملا محمد نبیل زرنندی است قوله :

" اَيُّ رَبِّ هَذِهِ بَيْتِكَ اَلَّتِي عَرَّوْهَا بِعَدِكَ عِبَادُكَ

و غاروا مَا فِيهَا وَنَهَبُوا مَا عَلَيْهَا " الخ

و در شأن آن بیت قوله :

" هَذَا مَقَامُ الَّذِي رَفَعْتَ فِيهِ صَوْتَكَ وَظَهَرَ

بِرْهَانُكَ وَطَلَعْتَ آثَارَكَ وَاشْرَقَتْ جَمَالُكَ وَنَزَلَتْ آيَاتُكَ

و لَاحَ أَمْرُكَ وَرَفَعَ أَسْمَعُكَ وَشَاعَ ذِكْرُكَ وَكَلَّتْ قُدْرَتُكَ

و عَظُمَتْ سُلْطَنَتُكَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِينَ ثُمَّ

يَخَاطِبُ الْبَيْتَ وَارْضُهَا وَجِدَارَهَا وَكُلَّ مَا فِيهَا وَيَقُولُ

فَطَوِّسْ لَكَ يَا بَيْتُ بَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ مَوْطاً قَدَمِيهِ فَطَوِّسْ

لَكَ يَا بَيْتُ بَمَا اخْتَارَكَ اللَّهُ وَجَعَلَكَ مَحَلًّا لِنَفْسِهِ وَمَقَرًّا

لسلطنته وما سبقك أرضاً إلا أرض التي اصطفاها الله  
على كل بقاع الأرض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوى لك  
يا بيت بما جعلك الله ميزان الموحدين ومنتهى وطن  
العارفين وجعلك الله مقدساً عن عرفان المبغضين  
والمشركين بحيث لن يدخل فيك إلا كل مؤمن امتحن  
الله قلبه للإيمان ولن يقدر أن يتقرب إليك إلا من  
يهتبه منه روائح السبحان فطوى لك بما جعلك الله  
مخصوصاً للمقربين من عبادہ والمخلصين من برئته ولن  
يمسك إلا الذينهم انقطعوا بكنهم عن كل من في السموات  
والأرضين ولم يكن في قلوبهم إلا تجلى أنوار عز وحدته  
وفي ذواتهم إلا ظهورات تجليات قدس صمدانيته  
هذا شأن اختصك الله به وبذلك ينبغي أن تفتخر  
على العالمين فطوى لك ولعن بك وعرك وخدمك  
وسقى أورادك ولعن دخل فيك ولعن لاحظك ولعن  
وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز القدير  
أشهد بأن من دخل فيك يدخله الله في حرم القدس  
في يوم الذي يستوى فيه جمال الهيبة على عرش عظيم  
ويغفر كل من التجأ بك ودخل في ظلك ويقضى حوائجه  
ثم يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضيئ منه

اهلها من الاولين والآخريين "

و قوله :

" واذا حضرت تلقاء الباب قف وقل بها

بيت الاعظم اين جمال القدم الذى به جعلك الله

قبلة الامم . . . قد ورد عليك ما ورد على تاهوت الذى

كانت فيه السكينة طويى لمن يعرف لحن القول فيما

اراد مالك البرية "

و قوله :

" تالله يا على انا سمعنا بسمعنا عن خلف

الجدار من الذين هم سكنوا فى البيت واستجاروا مقام

الذى كان له ان يطوف حوله اهل الفردوس ثم اهل

حجبات القدس ثم ملائكة المسبحين تالله ما لا سمع

اذن احد من الممكنات ومع ذلك سترنا الامر على شأن

الذى ظنوا فى انفسهم بان الله كان غافلاً عنهم

قل بهئس ما ظننتم انه يعلم غيب السموات والارض وانه

بكل شئ عليم وكذلك كنت معذباً بهن هؤلاء " الخ

شكايت از مدعيان ايمان مجاورين بيت بغداد ميباشد

و در لوحى به سيد مهدى دهجى است كه وى رادر بيت

بغداد براى سرپرستى گذاشته هجرت فرمودند قوله :

" انت لا تحزن عن شيء واما ورد عليك  
بعدي فاصبر ولا تكن من المضطربين كما سرقوا منك  
ما كان الا من زخارف الطك . . . لو ان ما في بيتي  
بمنزلة نفسي والذين هم فعلوا ذلك كانتهم خانوا على  
نفسى وكان الله على ذلك شهيد ولكن انا عفونا عن  
الذين هم فعلوا ذلك ان لم يرجعوا على مثل ما فعلوا  
ويكونن من التائبين . . . ولكن في مقام الخلق كن في  
منتهى الدقة والفطنة بحيث لن يقدر احد ان يذهب  
منك شيئا ولا تغش سرك على احد ولا تنشر امرك . . .  
. . . لئلا يطلع على ما عندك احد من المذنبين . . .  
ثم امكر مع كل مكار لئيم كل ذلك من سجية العو من قد  
القينا عليك لتكون على زكوة عظيم ان يا مهدى فاعلم  
بان ما ورد عليك عند ما ورد على لم يكن مذكورا "  
و در سورة الله و در لوحى است قوله :

" ان يا طبيب اسمع حنين البيت . . . انه  
في تصرف الذين كفروا بك وبآياتك الكبرى اى رب خلصني  
من هؤلاء المشركين الذين سمعوا نداءك وما اجابوك  
قد اخذتهم الاوهام على شأن اعرضوا عنك واعترضوا  
عليك بعد الذى جئتهم من مطلع الفضل بسلطان

مبین اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجالة  
اجاره هم مینمود محبوب بود انما الامر بيد الله انه لهو  
الحاکم علی ما یرید "

و در لوح حج شیراز نیز به ملا محمد مذکور است قوله:  
" تالله من زار البيت زار الله في سراق عز  
بِقائه و خبا " مجد جماله و كذلك نخبركم من نباء الذي  
كان عند العرش عظيم و من زار البيت بما علمناه قد  
يبعثه الله بعد موته في رضوان العزة و الكبرياء على  
جمال يستضي من انوار وجهه اهل ملا الاعلى " الخ  
و در لوح به نصیر است قوله :

" این است حرم الهی در ما بین سما و این  
است بیت رحمانی که ما بین اهل عالم در هیكل  
انسانی حرکت مینماید "

و ضمن ( ج م ل ) شطری نقل از لوح به سلمان  
درج است.

و نهز نام بیت العدل بر مجلس مشورت بهائی معهود  
و معین و مصطلح گردید .

در کتاب اقدس است قوله :

" قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها

بیت العدل " الخ

و در خطایی به مجمع جمعی از بهائیان است :

" لمخزن بیت العدل ۷ واردات و ۷

مصاريف :

۱ - واردات الاعشار بالنسبة الى مدخول

الافراد .

۲ - اعشار من الحيوانات

۳ - نصف المعادن

۴ - ما يوجد من الاشياء وليس لها صاحب

۵ - اموال المتوفى الذى ليس له وارث

۶ - الزکوة

۷ - تبرعات و ما بقى فى صندوق القرية او

المدينة بعد المصاريف يرجع الى الصندوق العمومى

ومن الصندوق العمومى الى كل قرية مدخولها اقل من

مصاريفها "

و نیز در لوحی است قوله :

" بسم الله العلى الابهى آنچه از معنى بیت

در آیات الهی نازل . . . ای سائل نظر به شأن عباد

نما همین سؤال را در سنین قبل از مشرک بالله نموده "

مقصود از بیت اصطلاح شعرا است که هر دو فرد از  
شعر را بیت خوانند چنانکه هر فردی از آن را مصراع  
گویند و آن دو بیت شعر سعدی بود :

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجبت که من از وی دورم

چکم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

که در سنین ادرنه سؤال و جواب شد و مجدد نیز  
بیان نمودند و مقصود از مشرك بالله میرزا یحیی ازل  
است که در همان سنین ادرنه از معنی شعر مذکور از او  
سؤال شد و توضیح مراد شاعر نکرده بلکه براو اعتراض  
نمود .

و نیز در آثار نقطة البیان است قوله :

" اكتب في ستة ساعات الف بيت من

العناجات "

و مراد از بیت به اصطلاح کاتبین است که مقداری از  
کلمات تقریباً بقدر سطری را بیت نامند .

بلده معروف در خراسان

در سنین دوره ایهی جمعی

بیرجند

از بهائیان قرا" و نواحی یعنی از سر چاه و درخشش و نوفرست قاضین و غیرها در آنجا که مرکز حکومت آن - قسمت بود قرار گرفتند و برخی در همانجا ایمان آوردند و یا از محلهای دیگر آمدند و مجمعی و مرکزی شد و امیر طم خان که ابا عن جدّ از اخلاف اعراب و مقتدر در آن حدود و معاون حکومت بود اخیراً حکمران شده قبض و بسط امور بدست گرفت و بالجمله نام بهرجند در آثار و افواه تکرار یافت قوله :

" یا قلمی الاعلی اهل بهرجند را ذکر نما تا نفعات ذکر ایشان را به افق اعلی هدایت نماید ... این مظلوم در ارض طا با اخوی امیر آن بلاد محبت داشته از حق تعالی شأنه مسألت نمائید سرکار امیر را تائید فرماید و علی ما یحبّ و یرضی موفق دارد "

و قوله :

" ب ی ر جناب میرزا آقا جان الاقدس الابهی تلك آیات الكتاب نزل من سما مشیة الله و زین دیباجه "

و قوله :

" ب ی ر جناب عبد الرحیم الاعظم الابهی

اَنَا فِي السَّجْنِ نَذْكُرُ احِبَاءَ اللَّهِ " الخ

کشور معروف واقع فیما بین  
سیام و خلیج بنگال .

بیرومانی

پایتختش مندالی . کیفیت

نشر این امر در آنجا و مشاهیر مؤمنین در رنگون و  
مندالی و کنجانگون و غیره در تاریخ مفصل ثبت  
گردید .

شهر و بندر معظم سوریه  
بساحل دریای مدیترانه .

بیروت

شرح اوضاع و احوال آنجا

در ایام ابهی و مخصوصاً سفر غصن اعظم بآنجا و غیرها  
در تاریخ مفصل و ذکری از آن در ضمن حرف (ب) -  
میباشد و غصن اعظم ایامی که در بیروت بودند  
عریضه به حضور ابهی فرستادند که عنوانش این بود :  
" فدیت بروحی ارضاً وطئتها اقدام احباءك "  
و مقام ابهی به میرزا آقا جان فرمودند مثل آقا بنویس  
و جواب صادر شد :

" حمدًا لمن تشرف ارض الباء " الخ



## بَيَضاء

ابيض به معنی سفید و درختان  
و نمایان و با اعمال و آثار  
تابان .

و در قرآن موسی را با ید بیضاء وصف نمود .

و در لوح به نصیر است :

" و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ نموده  
بیاشامد "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و فی محبته البیضاء " الخ یعنی شاهراه  
روشن و هویدای خود را از هجوم گروه ناقضین محفوظ  
و بی زیان ساخت .

و در لوح به ناصر الدین شاه است قوله :

" سوف تشقّ الید البیضاء جیبًا لهذه اللّيلة  
الدّلاء "

و در اصطلاح شیخ احسائی بیاض لون عالم مشیت  
میباشد و در آثار نقطه البیان مانند نهج بیضاء و غیرها  
مکرّرًا در این معنی استعمال شد .

و بیضاء شهری است در ایالت فارس که قاضی

بیضاوی مفسر شهیر قرآن اهل آنجاست و در لوحی

چنین مسطور :

" انظر فيما انزله الوهاب في الكتاب قوله  
 تعالى لا الشمس ينهى لها ان تدرك القمر ولا الليل  
 سابق النهار اين آيه مبارکه را علما از قبل و بعد تفسير  
 و تأويل نمودند و هريك به اعتقاد خود معنى آنرا  
 يافته اند و لكن اين مقام العلم و اين مراتب الظنون  
 و الاوهام نفسى كه او را سلطان المفسرين مينامند يعنى  
 قاض بىضاوى گفته اين آيه ردّاً لعبدة الشمس نازل  
 گشته مشاهده نمائيد چقدر بعيد است از منبع علم مع  
 تبخره على زعم الناس "

حرمين شهرت مکه و مدینه  
 که جنگ و اعمال ناشايسته  
 در آنها ناروا بود . و بين -

الحرمين مابين مکه و مدینه .

و صحيفه بين الحرمين از حضرت نقطه مشروح در ظهور  
 الحق آنجا صدور يافت .

عربى به معنى واضح و آشکار  
 و به معنى برهان و شاهد و  
 دليل و حجت . در لوح

بَيِّنَة

رئیس است قوله :

" از اتی محمد بآیات بینات من لدن عزیز

علیم "

عربی به حال اضافه به دو

شیخ یا بیشتر به معنی

باین

میان آنها .

در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان حق به ظاهر بین ناس حکم

فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور پسوندند که ما

بین برّیه بظاهر حکم " الخ

و در لوح رئیس است :

" و ارادوا ان یفرّقوا بیننا فی شاطئ البحر "

بین نیز به معنی فرقت و انفصال . در لوح رئیس

است :

" ونعَبَ غراب البین " و این مثلی نزد اعراب

طبق عقیده " قدیم است که بوم را مشووم و آوازش را فال

بد از مرگ و فرقت میدانستند و هرگاه که نشانی ها

و مقدّمات جدائی آشکار شود گویند نَعَبَ غراب البین .

و کلمه ببین در دوره دولت عثمانی به معنی دربار

سلطانی مصطلح بود و در بعضی آثار هم ذکر است .

در ذیل نام ادیب

نامبرده است .

بیوفایان



حرف

«پ»



## «ب»

همان پاپ جانشین متسلسل  
عیسای مسیح در رم به  
اعتقاد کاتولیک که ضمن

پاپا

(باب) مذکور است .

میسس پارسنز زن جنرالسی  
واز مشاهیر اهل بهاء ساکن  
واشنگتن امریکا و مرکز میثاق

پارسنز

Luella Parsons

در آن شهر و در قریه اش ( بیلاقی مسی به نام دویلین )  
مدتی مهمان شدند و در بسیاری از آثار وی را به خطاب  
و عنوان " ای دختر من " خطاب فرمودند و آنچه در  
اصول اقتصاد خطاب به او نگاشتند و نیز توضیح بسیاری  
از احوالش در بدایع الآثار مسطور است و کمیته اتحاد  
نژاد بین سفیدان و سیاهان در آمریکا حسب دستور  
بدست وی تأسیس و دایر گردید .

## پاریس

پایتخت شهر فرانسه .  
در سورة الهیکل خطاب به  
ناپلئون است :

” یا ملک پاریس نبی القسّیس ” الخ

و نامش در آثار مرکز میثاق مذکور و خصوصاً واقعات  
اقامت چند نوبت در ایّام مسافرت و خطابه ها و بیانات  
که فرمودند و فتوگراف که گرفته شد در سفرنامه بدایع  
الآثار درج است و طلوع پاریس در صحنه این امراز  
ایّام مسافرت آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی آشکار شد و  
همیشه عده قلیل از ساکنین و مسافرین در آنجا بودند  
و مشهور و مهمّ از آنان مسیو هیپولیت دریفوس و خانمش  
لورا بارنی امریکائیّه بودند که با ثروت و عزّت و معلومات  
خود خدماتی ارجمند در این امر انجام دادند و دو  
تألیف مسیو دریفوس بنام بهائیت و آن همه ترجمه های  
الواح که بزبان فرانسه بنمود و بعلمت زبان دانیش  
در فارسی و عربی نیکو از عهده برآمد و تیاتر  
قرّة العین و تنظیم کتاب مفاوضات از یادگارهای او  
و خانمش در این امر میباشد و در بدایع الآثار از مرکز  
عهد و میثاق خطاب به مسیو دریفوس فرانسه است :

"هو الله ای یار مهربان چند روز به سبب

دعوت دو کشیش به فیلا دلفیا رفتیم و دو مجلس مفصل  
در دو کلیسا شد و بقدر عجز خود صحبتی داشتیم لکن  
تائیدات طکوت ابهی احاطه کرد و مثل آفتاب نمایان بود  
هرچند ضعیفیم ولی او قوی است هرچند فقیریم ولی او  
غنی است باری آیه مبارکه " و ننصر من قام علی نصره  
امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین"  
واضح و آشکار گردید امیدوارم تو با امة البهاء (لوا بارنی  
امریکائیة زوجه در یغوس) درین سفر بخد متی نمایان موفق  
گردید و سبب اعلاء کلمة الله شوید تحیت محترمانه مرا  
به امة البهاء برسان از حق او را تائید و توفیق طلبم  
و علیک البهاء الابهی " ع ع

و در ضمن نام ناپلئون نیز ذکری است .

در ترکیه عثمانیه لقب

تجلیلی بزرگ مانند نواب

والا در متعارف فارسی .

پاشا

پاشاوات در جمع — علی پاشا از بهائیان ساکن طهران  
در آثار مذکور است .

در لوحی است :

" هو الشاهد الخبير يا علي عليك بهائسي  
وعنايتی آنچه بر تو در فتنه ارض طا از احزان وارد شد  
نزد مظلوم مذکور آنه کان معك يشهد ويرى وهو السميع  
البصير " الخ

فارسی مشتق از پالودن به

معنی صاف شدن و صاف

کردن و بر آمدن که عربان

## پالوده

فالوده و فالوذج و فالودق خواندند و نام حلوا و شیرینی  
خلیط از نشاسته است و در اثری بنوع بیان حکایتی ذکر  
است .

سوره ای دارای تقریب صد

خانوار سکنه در تقریب هشت

فرسنگی شرقی تربت حیدریه

## پترو

در ایام ابهی مرکزیت بهائی داشت و در الواح و آثار  
نامبرده گشت .

لقب یونانی شمعون اول

مؤمن و نخستین حواری و

رسولان مسیح .

## پطرس

در لوحی است :

" يا ايها المتغمّس في بحر العرفان والناظر  
الى شطر ربك الرحمن اعلم بان الامر عظيم عظيم انظر ثم  
اذكر الذي سعى به بطرس في ملكوت الله "

و قوله :

" ان الامر عظيم عظيم ان بطرس الحسواری  
مع طوّشانه وسموّ مقامه امسك اللسان از سئل " الخ  
در اصطلاح عرفا واصحاب

سلوك مرشد و زاهد را پیر  
خوانند که رومی گوید :

پیر پیر عقل باشد ای پسر

نی سفیدی موی اندر ریش و سر

و حافظ گوید :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدانیست

و در مقاله سیاح در حق حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" چه که خود مدّعی پیری و مرشدی بود "



حرف  
«ت»



## « ت »

شهر تبریز در آثار والواح  
بمعنوان و رمز ارض تاء مذکور  
گردید و در بخشهای ظهور  
الحق به مقدار کافی واقعات این امر و اعداد و اوضاع  
مومنین آنجا شرح داده شد و از دیوان اشعار ملاً  
جلال الدین رومی که بنام شمس تبریزی مشهور و منسوب  
گردید ابیات بسیاری در آثار این امر ضمناً منقول و  
مذکور آمد .

و در لوحی است قوله :

" مع آنکه سجن نقطه اولی مدت قلیله بوده  
معذلك نفوس که با آن حضرت در سجن بودند نظیر  
به حفظ انفس خود اعراض و اعتراض کردند مگر یک  
نفس که به حبل وفا متمسک شد منقطعاً عن العالمین  
مع محبوب من فی السموات والارضین شریعت شهادت

نوشید و به رفیق اعلیٰ فائز شد " الخ  
مراد از يك نفس میرزا محمد علی زنوزی انیس است که  
ضمن ( ۱۸ م ) اشاره شد .  
و با آنکه مدت حبس مشخص نقطه در ماکو و جهریق  
نزدیک به چهار سال گذشت و اگر ایام توقیف و تحت  
نظر بودن نشان در شیراز و هم پنهان بودنشان در —  
اصفهان و غیرها در نظر گرفته شود توان گفت که در  
سنین شش سال دعوت غالباً در تحت سلطه دولت  
وقت و علماء و مجتهدین بودند ولی ایام حبس ابھی  
از مازندران و عکا فقط بیش از دو سال بود اما باید  
در نظر داشت که بعد از واقعه حبسشان در طهران  
بسال ۱۲۶۸ هـ ق تا یوم صعود به افق اعلیٰ در بهجی  
عکا بسال ۱۳۰۹ که متجاوز از چهل سال گذشت تماماً  
حبس و توقیف و تحت نظر و مورد هجوم و خطر بودند و  
عبارت همه در لوح مذکور نفوسی را که با حضرت نقطه  
در سجن بودند حتی آقا سید حسین یزدی عزیز  
کاتب را نیز شامل است .  
و در لوحی دیگر قوله :  
" هو المقتدر علی ما یشاء " بقوله کن فیکون

يا ايّها المتشّبث بذيل عنايتي ان استمع ندائي من  
شطر فضلى انه لا اله الا انا الامر العليم قد كنّا معك  
از هاجرت من النّاء مقبلاً الى ارض الخاء انه لهو  
السّامع البصير " الخ

مراد از تاء و خاء تبریز و خراسان میباشد .  
و در بسیاری از الواح و آثار واقعات مهمّه آنجا را به  
صراحت ذکر فرمودند .  
و در لوح به ناصرالدّین شاه است قوله :

" چنانچه در تبریز و منصوریّه مصر بعضی را  
فروختند " الخ

واقعه تبریز اشاره به فتنه سیّد علا و کره لانی  
مساعدت حاکم وقت و شهادت جمعی از مؤمنین  
عازم زیارت ادرنه و اخذ حکومت جمعی را و ضرب  
آنان و قبض اموال بسیار و غیره است و واقعه مصر  
اشاره به فتنه قونسول ایران در آنجا و نفی عده ای از  
مصر به خرطوم و حبس آنان است که در تاریخ به تفصیل  
مسطور گردید .

و در خطایی است قوله :

" اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا

مجتهد بی تمیز میرزا حسن بر افروخت و فتوی به قتل بهائیان عزیز داد عطار بزرگوار را به خنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند و به قتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران گرفتار بودند چاره جز فرار ندیدند "

و قوله :

" حال نیز مناجاتی به جهت آقا علی محمد مرقوم میگردد . . . رَبِّ رَبِّ اَنْ عِبدَكَ مُحَمَّدٌ عَلٰى كَانْ مِنْجَذَبًا اِلٰى مَلَكُوتِكَ الْجَلِيِّ . . . قد اصابه سهم اهل الضلال و وقع طریحًا فی میدان القتال " الخ

که در ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد .

و ( ت ف ) در عده ای از الواح چنانچه در ذیل نام قفقاز ذکر است رمز از تغلیس و ( ت ف ر ) رمز از تغریش و چنانچه در ذیل آن نام ذکر است ( تا ) نام قریه ای در تغریش میباشد .

در لوح حج بغداد خطاب

به بیت است قوله :

ثَابُوتٌ

" قد ورد علیک

ما ورد علی الثَّابُوت الَّذِی کانت فیهِ السَّکِیْنَةُ " الخ

مراد از تابوت الذی فیہ سکنۃ تابوت بنی اسرائیل است که بنام تابوت العهد خوانده و آن صندوقی مذهب و مطرّز و مخصوص بود که الواح موسی در آن قرار داشت و پیشاپیش بنی اسرائیل در سفرها میکشیدند و در خیمه مقدّس مجمع در حضر استقرار میگرفت .

نام کلاه مذهب مرّصع

سلطنتی بود که شاهان

ایران بر سر مینهادند و نیز

کلاهی مرموز و منقوش و مسطور نشان سلطنت روحانی که اولیاء الهی بر سر داشتند که حافظ گفته :

گر چه ما بندگان پادشهییم

پادشاهان ملک صبحگهییم

گنج در آستین و کیسه تهی

جام گیتی نما و خاک رهیم

و نیز :

درویشم و گدا و برابر نمیکم

پشمن کلاه خویش بصد تاج خسرو

و مقام ابهی بر همین اسلوب تاجی مخصوص بر سر

مینهادند که غالباً دست بافت ایران و آجیده کرده

زیبا بود و بافته سفید تا کرده ای بدورش میبستند  
و تاج مبارک معروف نزد بهائیان بود .

کتب تاریخیه راجع به این

امرا از شرقی یا غربی مطبوع

یا غیر مطبوع در مقدمه

تاریخ ظهور الحق که تاریخی جامع و منتظم و آثار و اسناد  
و خالی از هر اغراق و اغماضی است و فقط بخش سوم  
محضر نمونه به طبع رسید شرح داده شد .

به فارسی عرب را گویند . و

تازیان جمع آن .

در لوح به مانکچی صاحب

تازی

زردشتی است قوله :

" سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک

تازی روزی نمود " الخ

و مراد از خاک تازی بخداد است که مانکچی در عبورش  
از هند به ایران به ملاقات آن حضرت فائز شد .

مرکز ترکستان روس که مرکزی

از مراکز بهائی مرگسب از

ایرانیان و بعضی بومی شده

ناشکند

بود و شرح اوضاع و احوال در تاریخ ظهور الحـق  
مسطور است .

قریه ای از نور مازندران  
موطن اجدادی ابهی که از  
مرکز میثاق در ذکر مصائب

ناکر

وارد " از اعدا " در آنجا است :

" قریه " جمال مبارک را در مازندران دوازده  
هزار سپاه ظلوم هجوم نموده چنان تاراج کردند که  
اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل قریه  
نگذاشتند کاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند  
نفوس بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر  
زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند  
حضرت روح الارواح ملا فتاح را ریش با چنه بریدند  
و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود  
اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح  
مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون  
از زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن  
امیر نصرت شهیر مناجات میکرد . . . به وصول طهران  
جان به جانان داد " انتهى

وقوله :

" تاكر مناجات در ذكر حضرت الروح القدس  
جناب محمد تقى خان الذى استشهد فى سبيل ربه  
الجليل الهى الهى ان عبدك العنيد الحبيب الفجيب  
التقى التقى الرجل الرشيد . . . لما هجم الظالمون  
على القرية . . . سرع وآوى الى الطود الرفيع . . . و  
لما اظلم من تلك القلة العليا ان الاعداء صالوا وهجموا  
على الاحباء واخذوهم اسارى تحت السلاسل والاقفال  
فقال لصاحبه عبد الوهاب وخادمه باها خان واوبلا ان  
هو " لا النجباء قد وقعوا تحت مخالب الاشقياء وثقلت  
طبيهم الكبول مقرنين فى الاصفار وليس من الوفاء بسل  
مين الجفاء اتنى احفظ نفسى من الهلايا سائز من  
هذه القلة العظمى واشترك الاوداء فى المصائب الذى  
يتزلزل بها فرائض الاقوياء فقال له لما اذا الوقوع فى  
هذه النيران الطمبهة الى كبد السماء فهو " لا المظلومون  
لا يكادون ينجوا من هذه الهلثة الدهماء وليس من  
شأن العقلاء ان يلقوا انفسهم بايديهم الى التهلكة  
الكبرى فقال لهما الوفاء الوفاء يا صاحبي هذا يوم  
الامتحان وصباح الافتتان فاتركونى ان التقي بنفسى بين

الاعداء فانال الشهادة الكبرى والآ رميت بنفسى من  
هذا الجبل الرفيع الى الوادى العميق انتم فاحتفظوا  
انفسكم فى هذا الجبل المنيع والملاذ الرفيع واتسى  
وحده ارمى نفسى فى هذه الهلّة العظمى فقلا معا ز  
الله ونحن معك ونتمنى الشهادة مثلك ولا نفارقك  
ابداً فنزلوا من ذلك الجبل الذى عاصم كل خائف  
مضطرب حتى وصلوا الى النهر مقابلاً للجيش وقريباً  
للجنود فنظرت العصبة الظالمة اليهم وقالت ان هذا  
محمد تقى خان واعوانه الذين كنّا نتمنى ان نراهم و  
نلقى القبض عليهم ايّها الجنود عليكم برى الرصاص  
على اهل الاخلاص فصوبوا البنادق والقوا النار على  
ذلك الحبيب الموافق وعبد الوهاب المرافق ولكن  
الخادم باباخان القى بنفسه بالنهر العاتى من المحلّ  
العالى فاخذته المياه الشديدة الانحدار الحامل بعيد  
من تلك الديار وخرج صحيحاً سالماً ولكن ذلك الرّجل  
الرّشيد مع صاحبه المجيد وقعا شهيدين فى سبيل الله  
وهذا للرصاص فى محبة الله واخذوا اهله واولاده -  
اسارى الى مركز السلطنة الكبرى ربّ اهل درجتهمافى  
الفردوس الابهى " الخ

ونيز در حق ملا عبد الفتاح است :

" الى ان نهبت امواله وسلبت اشيائه ووقع  
تحت السلاسل والاغلال اسيراً في سبيلك من تلك  
الناحية المقدسة الى طهران حاسر الرأس حا في الاقدام  
مريضاً نحيفاً مصحوباً بسلسلة ثقيلة على الاعناق وقد  
قطعوا محاسنه وزقنه فسالت الدماء وهو يمشي بكسل  
تعب وعناء ويسيل الدم جريح الذقن قريح الوجه  
... حتى وصل الارض المقدسة ودخل السجن ...  
وتشرف بالمشول في ساحة القدس في السجن المظلم  
الديجور ورجع اليك بنفس راضية . " الخ  
ودر حق ملا زين العابدين :

" تاكر مناجات در ذكر قدوة المخلصين وسراً  
المحققين حضرت ملا زين العابدين العمّ المحترم  
لجمال القدم . هو الله اللهم انّ سيد الموحدين  
وسند المخلصين سقى سيد الساجدين زين العابدين  
... وابتلى بالعذاب الاليم حتى ترك الوطن ...  
حتى بلغ بغداد وتشرف بالمشول في ايام شدان " الخ  
ودر حق ملا علي باهائي صغير است :

" قد اخذه الاعداء تحت السلاسل والاغلال

من تلك القرية النوراء الى البقعة المقدسة الزهراء  
 مركز السلطنة المدينة الکبری . . . حتی دخل السجن  
 وحشر منه الصدور وغرغرت منه النفوس وفاز باللقاء  
 فی سجن لبثر الظلما وفاز روحه الى الملا الاعلى  
 ودر حق ملا علی بابای بزرگ نیز مناجات وطلب  
 مغفرت ونیز دود دیگر در حق تآن خانم ومیرزا حسن  
 خواهر و برادر ابهی است وتفصیل واقعه مذکور  
 تا کریم سال ۱۲۶۸ در تاریخ ثبت گردید و ذکر دوازده  
 هزار سپاه ونفوس بی گناه که دوتن نامبرده فوق  
 بودند واسیر کردن جمیع رعایا برای نشان دادن کثرت  
 و شدت است واسراء عده بابی نام ونشان داده از  
 جانب اعداء به دولت که نسبت به سکنه قریه نزدیک  
 بجمیع بودند .

ونیز در خطابی دیگر است قوله :

" طهران تا کر مفتون شعله طور در کشور نور  
 هو الله ای بنده حضرت بها الله آن حدود و ثغور  
 نور بلد مطمور است لکن عنقریب بیت معمور گردد . . .  
 واول اقلیم جهان شود الخ  
 واز بستگان ابهی در آن قریه خاندان برادر مهترشان

آقا میرزا حسن یعنی میرزا فضل الله اورنگی نظام —  
الممالك و خانواده اش و نیز میرزا عزیز الله روشن از  
منتسبین پدر ایشان میزیستند و آنان که بای بی بودند در  
دوره مرکز میثاق بهائی و منجذب شدند و خواه —  
نظام الممالك مسماة شمسیه خانم با خانواده در آمل  
قرار داشت و تفصیل در ظهور الحق میباشد .

از مرکز میثاق در خطابی

راجع به تئوسوف است :

تئوسوف

Theosophy

" طایفه ای در

هندوستان توثیافی هستند که در سینه هزار و هشتصد و  
هفتاد و پنج در تبت محفل تشکیل نمودند و خود را واقف  
بعلم روح میدانند و مشربشان وحدة الوجود است با  
آن طائفه بیامیزید به نهایت انجذاب بشارت کبری  
دهید این دو طائفه ( برهموسماج — تئوسوف ) در —  
هندوستان مستعدند زود منجذب گردند .

صدر عربی به معنی تقویت

است و به معنی کمال و پآوری

و اثبات کردن استعمال

تأیید

میشود .

در لوح رئیس است :

" اِنَّ رَبَّكَ يُوَفِّدُكَ فِي كُلِّ الْاَحْوَالِ ...

اشكر الله بما ايدك على عرفانه "

و تائید نام مدرسه بهائیان همدان بود .

موید - تقویت شده .

موید الدوله - موید السلطنه - موید العلماء و غیرهم

به عنوان القاب در ایران بسیار بود .

تغییر . در لوح رئیس

است :

تَبْدِيل

" فسوف تبدل ارض

السر و ما دونها "

ایضا :

" و یبدل الظن بالیقین "

در هم و برهم شد و مضطرب

شد . در لوح ذکر مصیبت

سلطان الشهداء است :

تَبْلِيل

" طوبی لارض تبلیل علیها عاشقیک "

و در لوح معروف " قد احترق المخلصون " است قوله :

" قد تبلیل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد "

## تَبْلِغ تَبْيَان

در ضمن بلوغ ثبت است .  
عربی به معنی اظهار و هویدا  
کردن .

در کتاب اقدس است قوله :  
" وعند غروب شمس الحقيقة والتبیان " الخ  
مصدر مزید عربی به معنی  
تعدّی و تخطّی .  
در لوح طبّ است قوله :  
" ولا تتجاوز الى الادویه "

و قوله :

" والذي تجاوز اكله تفاقم سقمه "

تَجَرَّع مصدر عربی جرعه جرعه  
نوشیدن .

## تَجَرَّع

در خطابی در طلب مغفرت

برای آقا محمد کریم عطار است قوله :

" تَجَرَّع كأس الحمام "

و در خطاب وصایای عهد :

" رَبِّ وَفَّقْنِي فِي حَبِّكَ عَلَى تَجَرَّعِ هَذِهِ الْكَأْسِ "



مصدر عربی به معنی جستجو.

در لوح نصیر است :

يَجَسُّوْنَ

"جَسَّوْا فِي اقْطَارِ"

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَعَلَّ تَجِدُونَ حِجَّةً أَكْبَرَ عَمَّا ظَهَرَ"

مصدر مزید عربی به معنی رخ

نمودن و نمودار و پیدا شدن

و اصطلاح عرفانی در آشکاری

تَجَلَّى

و نموداری خدا است . از حضرت بهاء الله در لوح

خطاب به شیخ سلمان است :

"تَجَلَّى رَأْسَهُ قَسَمَ نَمُودَهُ اَنْدَ زَاتِنِی -

صفاتِی - فعلی"

و در لوح رئیس است :

"قَدْ تَجَلَّيْنَا عَلَيْكَ مَرَّةً فِي جَبَلِ التِّينَاءِ"

و در جمع تَجَلَّى تجلیات گفتند .

و تجلیات شهرت لوحی معروف از حضرت بهاء الله

خطاب به علی اکبر است قوله :

"صَحِيفَةُ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ هُوَ السَّامِعُ مِنْ

أَفْقِهِ الْأَعْلَى شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي اتَى أَنَّهُ

هُوَ السَّرَّ الْمَكْنُونِ . . . يَا عَلِيُّ قَهْلَ أَكْبَرَ أَنَا سَمْعُنَا

ندائك مرة بعد مرة . . . تجلّی اول که از آفتاب

حقیقت اشراق نمود " الخ

در ذیل نام جنب ذکر است **تَجَنَّب**

صدر مزید به معنی منحرف

و خارج از طریق ساختن . **تَحْرِيف**

انحراف منحرف شدن و از

جاده بسوی رفتن . محرف تحریف کرده . منحرف

کج افتاده از وسط و استقامت .

در قرآن در شأن اهل کتاب است قوله :

" يحرفون الکم عن مواضعه " و در ضمن بیان

حال پسران حاج محمد کریم خان در ذیل ( ک ر م )

شرحی در بیان تحریف قرآن مسطور میباشد .

و در کتاب ایقان است قوله :

" مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع

علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی کتاب

است بر هوای و میل خود و چون یهود در زمان آنحضرت

آیات تورات را که مدّل بر ظهور آن حضرت بود به هوای

نفس خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی

نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت

چنانچه اليوم مشهور است که چگونه تحریف نمودند امت  
فرقان آیات کتاب را در طلعات ظهور به میل و هوای  
خود تفسیر مینمایند .

و در لوحی راجع به میرزا محمد علی غصن اکبر است قوله :  
" اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود " الخ

و از مرکز میثاق در حق او است قوله :  
" آیا چه انحرافی اعظم از تحریف کتاب الهی  
است " الخ

مراد تغییری است که در هنگام طبع کتب و آثار ابهی  
خصوصاً کتاب مبین در بمبئی به دستکاری غصن اکبر  
واقع شد چه در سورة الهیکل مطبوع در این کتاب چنین  
مسطور است :

" و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات  
الّا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید آیاکم ان تفعلوا  
بی ما فعلتم بمشری اذا نزلت علیکم آیات الله من شطر  
فضلی لا تقولوا انها ما نزلت علی الفطرة انّ الفطرة  
قد خلقت بقولی و تطوف فی حولی ان کنتم من الموقنین  
و حال آنکه در نسخ خطی منتشر بین خواص اهل بها  
مانند زین المقرئین که طبق صدور اصلی است چنین

میباشد :

" فوجمالی لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات  
نفسی بل الذی یأتی من بعدی وکان الله علی ذلک  
شہید وعلیم لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی اذا نزلت  
علیکم آیات الله من شطر فضله لا تقولوا انہا ما نزلت  
علی الفطرة تالله ان الفطرة قد خلقت بقوله ویطوف  
فی حول امره ان انتم من الموقنین "

و در بیانی و خطابی از مرکز میثاق است :

" میرزا بدیع الله در رساله اش در حـق  
برادرش مرکز نقض میرزا محمد علی شہادت داد کہ او  
اولاً آثار مبارکہ و بعضی الواح مہمہ جمال مبارک را  
سرقت نمود ثانیاً کلمہ " اخی را تحریف و تبدیل بفصنی  
الاعظم کرد ثالثاً تگہ ای از لوحی را بریده بلوح دیگر  
چسباند رابعاً میرزا مجد الدین را با ہدایا و رشوہ  
نزد والی شام ناظم پاشا و احمد پاشا شمعہ فرستاد  
و موجب قطعہ ہند و حبس در قطعہ عکا گردید و خامساً  
سادہ لوحان را باظہار مظلومیّت بفریفت و ہر اخباء  
طعن زد و بعبد و مرکز میثاق و ہن رساند .  
در ذیل شرح کتاب اقدس نیز ذکری است .

## تَحْلِيل

چون در اسلام تطلیق

زوجات و رجوع جائز است و

همین که در زوجه ای این

عمل طلاق و رجوع دوبار واقع شود بعد از تطلیق

سوم آن زن محرم بر آن شوهر میگردد مگر آنکه ازدواج به

شوهر دیگر کند و آنگاه از او به تطلیق یا موت جدا

شود حق پیوستن بشوهر اول دارد و این عمل را تحلیل

و شوهر دوم را محلل مینامند چه موجب حلّیت برای

شوهر اول میباشد و حضرت بهاء الله در کتاب هدیین

بیان نهی از آن عمل فرمودند قوله:

" قد نهاکم الله عما عملتم بعد طلاقات ثلاث "

از حضرت عبدالبهاء در

وصف شهداء خراسان قوله:

" كالطیور الشکور "

## تَحْدِیْش

بجتنبون تخدیش الخوافی "

صدر عربی به معنی رنگین

شدن . در کلمات مکتونه

است :

## تَخَضُّب

" و جمالی تخضّب شعرك من دمك لكان "

اکبر عندی من خلق الکونین و ضیاء الثقلین فاجهد  
فیه یا عبد \*

عرب زمین و خاک و نرمه  
زمین و غبار.

## تراب

در لوح خطاب به سلمان

اهت قوله :

" ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب  
کُلّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی به تراب  
راجع خواهند شد "

و در لوح خطاب به نصیر است قوله :

" کُلّ من فی السموات و الارض الیوم بین یدی  
ربّ الارباب مثل کف تراب مشهود است " الخ  
و کلمه تراب عربی و خاک فارسی در ادبیات غالباً در  
موقع افاده بی ارزشی اشیا و خضوع افراد آورده میشود  
در مناجاتی از حضرت عبداللّه است قوله :  
" امّغ جبینی بتراب رحمة فردانیتک "

خاک و زمین و مقبره ،

## تربة

تربت حیدرته از بهار

خراسان به مناسبت مقام

عارف شهیر حمیدر که گفتند اصلاً اهل و زاده خراسان بود باین نام معروف گردید و در دوره حضرت بهاء الله محلّ جمعی از بهائیان و مذکور در تاریخ و آثار شد و در لوحی است قوله :

" بنام دوست یکتا قلم قدم احبّای خود را که در تربیت ساکن اند ذکر میفرماید تا کلّ از ذکر نار الهی مشتعل شده به او امرش عامل گردند "

صدر عربی به معنی

پرورش دادن و به خوی

نیک پروراندن .

## تَرْبِیَة

و تربیت نام مدرسه بهائی در طهران مشهور بود که به همت میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امر در دوره مرکز میثاق و نیز به همت دکتر محمد خان و دکتر عطاء الله خان و آصف الحکما و غیرهم در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق . تأسیس یافت و در حدود سال ۱۳۲۱ هـ ق و بیشتر رسمیت دولتی حاصل کرد .

عربى حزن و هم .

در لوحی خطاب به طبیب

است قوله الآخر :

## تَرْح

" بحیث بدل مرح الغلوا بترح العروا "

که در نامهای عروا و فلووا و مرح ذکر است .

نژاد و ملت معروف و به عربی

در جمع اترک استعمال

کردند .

تُرک

در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است :

" حدیث معروف اترکو التروک ولو کان ایهوک

ان احبّوک الکوک و ان ابغضوک قتلوک "

و در خطایی است قوله :

" ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان

خویش میگوید " ترکان پارسی گو بخشنندگان عمرند " آن

ترک پارسی گو توئی " الخ

از مستی کج و خم شد .

از حضرت عبدالبهاء در

مناجاتی است قوله :

" وَتَجَلَّ عَلَيْهِ بآیات القبول حتی یترنّج من

تلك الصّهباء "

تریاقة عربی تریاک به معنی

فاد زهر و نیز شراب را گفتند .

تَرَنّج

تَریاق

و در بیان برتریاك به معنی افیون اطلاق گردید  
 قوله :

" فی حرمة التریاق " الخ

عربی استخوان بالای سینه .  
 ترائب جمع .

قَرِیْبَة

در قرآن است قوله :

" فلینظر الانسان ممّ خُلِقَ خُلِقَ من ماء رافق

یخرج من بین الصّلب والتّرائب "

و در لوحی خطاب به ملاّ محمد نبیل زندی است قوله :

" ترائب الذّین هم قصدوا حرم الله " الخ

و در سورة العنکبوت است قوله :

" ان یا حوریة البهاء . . . ایاک ان تستسری

ترائب المقصور عن ملاّ الظهور "

فعل نهی از اِزْدَرَد از ریشه

زَرَد .

لَا تَزْدَرِدْ

در لوح طَبّ است :

" وَلَا تَزْدَرِدْ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكْمَلَ الْقَضْمُ " لقمه را

نبلع و فرونده مگر پس از آنکه عمل جاویدن کامل شود .



در صورت زیارت امام حسین  
از حضرت بهاء الله است :  
" فآه آه بحزنك "

تَزَعُّزَع

تزعزت ارکان العالم "

برای مصیبتت ارکان جهان هستی بجنشش و لرزه آمد .  
مصدر عربی زکات دادن است  
و زکوة مقداری معین از اموالی  
مبین میباشد که به حکم شرع

تَزْكِيَه

باید اخراج و انفاق گردد .

در کتاب اقدس است :

" قد كتب عليكم تزكية الاقوات و ما دونها "

اقوات جمع قوت به معنی خوراک انسانی میباشد .

تسعة . تسع عشرة . تسعة

عشر . عدد نه و نوزده اول

در دوره ابهی دوم در دوره

لِسْع

بیان به درجه اول مهم و رمزی بودند که ضمن لغات

اسم ابهی حرف و غیرها مسطور است و در اسرار الآثار

عمومی شرحی میباشد .

و در کتاب بیان است :

" فی سنة التسع کل خیر تدرکون "

که مراد نزد اهل بهاء "سنة" تسع بعد از اظهار امر باب اعظم یعنی سال ۱۲۶۹ همان سال ورود ابهسی به بغداد و تعریف مقام خود بنوع خفا است .  
و در کلمات فردوسیّه است قوله :

" او است ( اشاره به خرد مذکور در کلام است )  
خطیب اول در مدینه عدل و در سال نه جهان راهبه  
بشارت ظهور منور نمود " الخ

مصدر مزید عربی به معنی

برآمده و گزینش ساختن .  
و در قرآن به وصف چشمه "

تَسْنِیم

بهشتی ذکر شد .

و در لوحی از حضرت بهاء الله :

" اعرّفوا یا ملاء الارض والسّماء بانّی انا الذی  
قد علّق کلّ الاعمال برضائی . . . ولكن خلقی غفلوا  
عن بدایع عنایتی واحتجبوا عن اشراق وجهی وبعدوا  
عن حیاض رحمتی وکثر افضالی و تسنیم مکرمتی "  
و در لوح خطاب به نصیر :

" لانّ فیها جری السّلمبیل و التّسنیم "

از حضرت بهاء الله در لوح  
تسومه  
خطاب به ناصرالدین شاه  
است :

" طوبی لمن لا تسومه الاثقال "  
فعل مضارع سام . خوشا بآنکه کوفته و خوار نگرداند  
اورا اثقال واحمال .

چنگ زدن و آویختن .  
تَشَبُّثُ  
در مناجاتی از حضرت  
بهاء الله قوله :  
" ای رب قد تمسکت بحبل مواهبك و تشبثت  
بذیل عطاك "

مصدر مزید عربی به معنی  
تَشَرُّفُ  
صاحب شرف و بلند مرتبه  
شدن و در اصطلاح اهل  
بهاء به معنی حضور در محضر انبیا و اولیا و امثالهم  
متداول بود .

در لوح خطاب به حاجی  
محمد کریم خان :  
لا تُضْجِر  
لا تُضْجِر من يعطيك "

ناراحت و دل‌تنگ مکن آن را که بتوبه‌بخشش میکند .

تَضَطَّجِعِي در خطاب حضرت عبدالبهاء  
به عمّه :

" يا عمتي الى متى

نستغرق في الرقاد وتضطجعي في المهاد " ای عمّه

تا کی مستغرق در خواب و افتاده در بستری .

بوی خوش دارد .

قَضَوَّع از حضرت بهاء الله در لوحی  
است :

" مقصود از آفرینش عرفان الله بوده و چون

نور ساطع و عرف متضوع کُلّ غافل الا من شاء الله "

و در صورت زیارتی است :

" اول نفحة تضوعت من الوحي و اول نور سطع

من افق الوجه عليك يا من فزت بايام المظلوم " الخ

فقدان - خسران - اهمال

تَضَيَّع تفويت - افناء - اتلاف -  
اهلاك .

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان :

" محض تضییع امر الله و اخذ دینار این قسم

معمول داشته اند "

و در کتاب اقدس است :

" لا تضيّعوا اوقاتكم بالبطالة والكسالة "

و در لوح رئیس است :

" انّ الذين ضيّعوا الامر وتوجّهوا الى

الشيطان اولئك لعنهم الاشياء "

در مناجات آغاز خطاب

معروف به عمه است :

تَعَرَّضُ

" لانّ تلك الورقة

تعرّضت لنفحاتك " به معرض نفحات قرار گرفت .

در اصطلاح فلسفه و عرفان

مراتب هستی که تحدّدات

مطلق وجودند .

تَعَيِّنَات

در لوح سلمان است :

" بعد از خلق تعینات بشریه هر دورا واحد

داشته اند "

در لوح حکما است :

" انا ننصح العباد

في هذه الايام التي فيها

تَغَيَّرُ

تَغَبَّرَ وجه العدل \* غبار آگین شد و غبار گرفت و غبار  
بر آن نشست .

در کتاب اقدس است :  
" تَغَرَّدَتِ الورقا علی  
الافنان " آواز طرب خوانی

تَغَرَّدَ

کرد .

در مناجاتی از حضرت  
عبدالبهاء :

تَغَرَّغَرَّ

" قد اشتدت علیّ

الامور و قلت بهاشة الوجوه فتغرغرت النفوس وتحشرجت  
الصدور " جانها در حلقوم دوران و قل قل کردند .

در لوح خطاب به نصیر  
قوله الاعزّ :

تَغَمَّسَ

" شاید در بحر

حکمه و معارف الهیه تغمس ( غوطه ) نمائید .

در لوح طبّ است :

" والذی تجاوز الکه

تَفَاقَمَ سَقُمُهُ " بیماریش بزرگ

تَفَاقَمَ

و سخت و دشوار میشود .

## تَفَتَّ

معموره معروف از توابع یزد  
که از ایام ابهی مجمعی از  
بہائیان داشت و در تاریخ

ظہور الحق بہ تفصیل ذکر است .

## تَفَرَّسَ

در سورة الذبح است :  
" ولا يعلم ذلك  
الا من توجه بوجه القدس الى

وجه ربه و يكون من الذين هم في رتبهم يتفرون "

در پروردگار خود دقت میکنند .

## تَفَرَّشَ

بلوکی از توابع اراک کہ جمعی  
از مؤمنین این امر در آغاز  
از آنجا برخاستند و در تاریخ

ظہور الحق شرح داده شد .

## تَقْلِيسَ

پایتخت گرجستان . در دوره  
ابهی مجمعی از بہائیان  
در آنجا بود و در السواح

و آثار بہ رمز یا صریح مذکور گردید و در تاریخ مفصل  
گردید .



تَفَوُّهٌ  
در صورت زیارت حاجی  
محمد اسمعیل ذبیح است:  
" طوبی لك ولمن  
یتقرّب الیک ویزکرك بما تفوّه ( نطق کرد ) به الذکر  
الاعظم الذی باسمه فتح باب السماء "

نُقَالِیدُ  
و تقلیدات جمع تقلید عرفاً  
و در اصطلاح مسیحیان  
عقاید و اعمال دینیّه شایع  
و مرسوم شده در مابین که از سابقین بتوارث و تعاقب  
رسید بدون آنکه در کتاب مقدّس مذکور باشد .  
در خطابات و آثار مرکز عهد ابهی به این معنی مصطلح  
و کثیر الذکر میباشد .

تَقَشَّعِرٌ  
در دعا " یدعوه محیی الانام:  
" وینوح سّری و تقشعّر  
جلدی " پوستم میلرزد .

نُقَلَّبُ  
در مناجات های خطابه است:  
" وَاتَّقَلَّبْ عَلَی الثّری "  
بر خاک میغلطم .

## تَقْوَى

عربی پرهیزکاری و ترس از خدا  
و تدبیر و عمل بطاعتش .  
در لوح دنیا است :

" یا اهل بها " به تقوی تمسك نمائید هـذا  
ما حکم به المظلوم و اختاره المختار "

و متقی مأخوذ از تقوی بمعنی  
پرهیزکار و پارسا .

## تَقَى

و از جطه مشاهیر مستمیان

باین اسم میرزا تقی خان امیر نظام وزیر قهیر شهسیر  
اول ناصرالدین شاه که تفصیل احوال و اعمالش در تاریخ  
ظهیرالحق به تفصیل مسطور میباشد و او عامل شهادت  
باب اعظم و قسمت عمده از بلایا و شهداء آن دوره  
امر او صورت گرفت .

و در خطابی از مرکز میثاق است که :

" میرزا تقی خان در مجلس بنوع استهزاء  
پرسید که دیگر لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین چه  
معنی دارد حضرت بها ء الله فرمودند شکی در آن —  
نیست پرسید یعنی چه فرمودند یعنی در قرآن تواریخ  
و تفاسیر و معانی و دقایق تاریخیّه و وعد و وعید بلکه

ذکر هر چیزی در آن هست گفت من هم در آن مذکورم  
فرمودند بلی تو هم در آن مذکوری گفت به اشاره یا  
تصریح فرمودند بالصراحة گفت من از خود خبری در  
آن ندیدم فرمودند هست که میفرماید " قالت انسى  
اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقياً " و او سخت خشمناک  
شد ولی چیزی اظهار نداشت و پرسید آیا از پدرم  
قربان خان هم چیزی هست فرمودند هست گفت به  
صراحت یا اشاره فرمودند به صراحت که میفرمایند  
" لولا ان تأتينا بقربان تأكله النار "

دیگر حاجی محمد تقی نیریزی موصوف در تاریخ که  
ایوب ملقب گشت و سورة الصبر خطاب به اوست قوله :  
" قل هذا اللوح يأمرکم بالصبر فی هذا الفزع  
الاکبر اذا فا ذکر فی الکتاب عبد الله تقياً " الخ

دیگر شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی  
ابن شیخ محمد باقر مجتهد مذکور ضمن نام باقر که پدر  
و پسر نزد بهائیان برای ستمهایی که نمودند بنام  
ذئب و ابن الذئب شهرت یافتند و لوح معروف به  
سال ۱۳۰۸ هـ ق خطاب به پسر صادر گردید قوله :  
" یا شیخ انا سمعنا ان جنابک اعرضت عنا "

واعترضت علينا حيث امرت الناس بسبّی وافتیت  
 علی سفک دماء العباد لله درّ من قال :  
 طوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحّل والحرم  
 ... در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله  
 حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان  
 مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید  
 شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤید شوند  
 ... یا شیخ مکرّر ذکر شده و میشود چهل سنه به  
 عنایت الهی و اراده قوه نافذه ربّانی حضرت سلطان  
 ایده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل  
 و انصاف ثابت و محقق است ( از سال ورود به بغداد  
 ۱۲۶۹ هـ ق با بیان را از تعرّض و مهاجمه به شاه و  
 دولتش منصرف فرمودند و به سلامت نفس و تفویض  
 امر به حق متّصف کردند و تا تاریخ صدور این لوح  
 یعنی سنه ۱۳۰۸ چهل سال میشود ) ... یا شیخ  
 در بحبوحه بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات فشغول  
 از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یـک  
 جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طاخذ نموده اند "

مراد گرفتاری حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی  
 ابوالحسن امین اردکانی در سجن طهران است .  
 و خطایی در ضمن شرح واقعه شهیدان اصفهان و یزد  
 بسال ۱۳۲۰ هـ ق در حق شیخ مذکور است قوله :  
 " یکی از علما سو شخص موجود در اصفهان  
 و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب  
 الشهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را زئب  
 و پسر را ابن زئب لقب فرمود همه کس متحیر بود کسه  
 حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا اینکه  
 این ایام ظاهر شد " الخ  
 دیگر حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله افغان که مرکز  
 میثاق در ضمن مناجات و طلب مغفرت در حقش چنین  
 فرمودند قوله :

" ولما انطلق صبح الهدی و انتشر انوار  
 العلوی و ظهر النقطة الاولى روحی له الفداء ذاق هذا  
 الفرع حلاوة النداء و لبی بالدعاء و اقتبس الانوار من  
 ملکوت الاسرار و قام بکل خضوع و خشوع بین الابرار حتی  
 اشرفت شمس الحقيقة من افق التقديس . . . استضاءت  
 بها مشارق الارض و مغاربها فی القرن المبین المتلالی "

السراج فی الطف زجاج واهتدی الی منهاج . . .  
 فلك الحمد یا الهی بما وافته علی هذه الخدمة العظمی  
 وجعلته اول مؤسس لمشرق الازکار بین الابرار . . .  
 ثم تشرف بتقبیل حظيرة القدس فی الكرمل الجلیل . . .  
 الی ان تمت انفاسه وقض القرع فی ارض طيبة تکتنف  
 القبلتین المبارکتین " الخ

و محمد تقی نامان بسیار مانند حاجی میرزا محمد تقی  
 ابهری و سید تقی منشادی و میرزا محمد تقی طبسی  
 و آقا محمد تقی سدهی و ملا محمد تقی هشترودی و —  
 محمد تقی خان تاکری و میرزا محمد تقی خراسانی و غیرهم  
 در مواضعی از این کتاب و مشروحاً در تاریخ طهران —  
 الحق مسطورند .

نزدیکی جستن و کلمه  
 تقرب الی الله کثیر الاستعمال  
 و متداول است .

تَقَرَّبُ

و در خطابی از حضرت عبدالیهاء است :

" تقرب درگاه کبریا به انقطاع و انجذاب  
 است و جانفشانی و محبت رحمانی و خدمت احبای  
 الهی و اعظم از کل نشر نفحات ریاض ملکوت ابهری

است زیرا مانند مغناطیس جاذب تائید است و سبب  
تقرب درگاه ربّ قدیر \*

مصدر عربی به معنی پرهیز

تَقِيَّة

گرفتن و بر حذر شدن و در

اصطلاح دینی کتمان مطالب

و اعمال اعتقادیّه دینیّه لاجل احتیاط و احتراز از مردم  
است و در اسرار الآثار عمومی شرحی مذکور میباشد و در  
آثار نقطة البیان است قوله :

" واحذر من التّقیّه وراقب فی التّقیّة الآتري

لنفسك خوفاً ولو كنت فی تلك الارض "

و در دعای صادر برای ستید جعفر بشر است قوله :

" و انك يا الهی من لطیف حكمتك قد جعلت

التّقیّة فی حکم كان الناس من اول الفیبة السی الآن  
فیها "

و شرح گفتار حزم آثار ایشان بقدر کفایت در ظهور

الحق مسطور است و درین کتاب ضمن مواضع (الف)

(ا خ) (ام) (باب) (ج و د) (ذ ک ر) (س) (س ب ع) (ص

ح ف) (ع ب د) (ع ل م) (ق ص ر) (ق و م) (ز و ر)

(یوسف) و غیرها مقداری مسطور که مطالعه دقیق را

در خور و مناسب میباشد و در آثار والواح ابهی  
به جای تقیه حکمة که اسم مصدر به معنی دانش است  
بغایت تکرار و تأکید مذکور گردید و مراد مراعات  
مقتضیات حال مخاطب و محیط و زمان و غیرهاست و از  
آیه قرآنیہ " ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة  
الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن " اقتباس گردید  
و در عبارت مذکوره منقوله از آثار نقطه نیز اشاره است  
و بعضی از قطع آیات ابهی مأخوذه از بعضی  
آثارشان چنین است قوله :

" ادع بالحكمة والبيان "

و قوله :

" طوبى لك بما حضر كتابك تلقاء الوجه فى  
هذا السجن الاعظم . . . بلغ امر ربك بالحكمة  
والبيان "

و قوله :

" اياك ان تتجاوز من الحكمة بما امرنا العباد  
من لدن ربك العلمم الخبير "

و قوله :

" ليس البلية سجنى وما ورد على من المكاره "

بل البليّة ابتلائي بين الذين لا يعرفون شأنى . . .  
دارمع الذين وجدتهم على ضغينة . . . عليك بالحكمة  
فى الامور ان الذين تجاوزوا اولئك غلبت عليهم الغفلة"  
وقوله :

"قد قرض جناحى بمقراض الحسد والبغضا".  
. . . ولكنّ الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن وبسط  
ما قبض واجهار ما خفى بل ينبغي لنا الاضرار دون -  
الاظهار ولو نتكلم بما علّمنا الله بهنّه وجوده لينفّس  
النّاس عن حولى ويهربون ويفرّون الا من شرب كوثر  
الحيوان من كؤوس كلمات ربّه الرّحمن "  
وقوله :

"حكمت محبوب است ولكن نه بشأنى كه كمة  
الله مستور ماند وحكمت ما بين اشرار لائق نه بين  
اخيار" الخ

وازاثار به امضاء خادم است قوله تبارك وتعالى :  
" ليس لاحد ان يعترف بهذا الا مر اسام  
وجوه المشركين والمعتدين له ان يستر جمال الامر  
لئلا تقع عليه عيون الخائنين " انتهى  
" لكل نفس ان ينظرو هذا ذكر ما امر الله عباده

من قبل ونطق لسان الاولیاء التقیة دینی و دین  
آبایی آنه بحکم کیف یشاء وهو القوی القدر

واحوال حکمت اشتمال ایشان نیز مفصلاً در ظهور  
الحق مسطور است و درین کتاب هم ضمن ( بی ن )  
( ج م ل ) ( ح ی ی ) ( ح ک م ) و غیرها ذکر میباشد .

در لوح حکما است :

تکاهل " اجتنبوا التکاهل و

التکاسل "

شاید تکاهل مأخوذ از کهوله و به معنی خود به پیروی  
زدن یا از کاهل به معنی معتمد و پشتیبان و به معنی  
خود به آقائی زدن و یا از کاهل به معنی عربی بی کار  
و سهل انگار و بی غیرت باشد چنانچه در رساله  
مدنیّه نیز این جمله است قوله :

" که محلّ توهم بعض نفوس کاهله گردد "

در کبر ذکر است .

تکبیر

مصدر عربی به معنی گدائی و  
دریوزگی .

تکدی

در لوح به سلمان است :

" این قوم ( خانواده ازل ) که به اطراف

شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادعای ربوبیت مینمایند .

در سورة القلم است :

تَكَرَّعُوا  
" تَكَرَّعُوا عَنْ كُؤُوبِ الْبَقَاءِ مِنْ اَنَاْمِلِ الْاِبْهِي "

به معنی اگر عوا فی کوءوب و محض مبالغه است . در جامهای جاویدی از سر انگشتان ابهی لب افکنده بنوشید .

تَكِيَّة  
عربی جنای بینوایان و درویشان و سوگواری های خاندان پیمبر . تکایا جمع .

در لوحی که در ضمن توضیح طریقت و درویش ثبت است قوله :

" در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار ننموده اند "

تَلَّ  
عربی تَلَّه — تَلَّوْل و تَلَال جمع در خطاب معروف به عمّه است قوله :

" فَهَظَلَّتْ الْغِيُوْثُ طَى التَّلَّوْلِ وَالرَّيْءِ "

یوم التلاق روز تلاق و بر خورد  
افام بیکدیگر که در قرآن از القاء  
روز ظهور رستاخیز میباشد .

تَلَاوِی

در خطاب و سایای عهد است :

" شهِوْا عَلَی الْمِیثَاقِ فِی یَوْمِ التَّلَاقِ "

تلا — تیلو — تلاوة به معنی

قرائت . در کتاب اقدس

تَلَاوَة

است قوله :

" انظُرُوا آیَاتِ اللَّهِ فِی كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ اِنَّ —

الَّذِی لَمْ یَتَلْ لَمْ یُوفِ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِیثَاقِهِ "

رفت و برگشت کرد . در آثار

نقطه است قوله :

تَلَجَّلَجَج

" وَلِیَتَلَجَّلَجَنَّ الْكَلَّ الْخ "

و در لوحی خطاب به بهائیان ارض صادر است قوله :

" و این حرکت اگر چه مقابل سکون ذکر میشود

ولکن مقدس از صعود و نزول و منزه از تلجلج و ادراک

اهل حدود است "

و از حضرت عبه البهاء در حق زین المقربین است :

" رَبِّ اِنَّهُ سَمِعَ نِدَائَكَ عِنْدَ تَلَجِّجِ صَبْحِ احْدَثِكَ "

ولم یلخطابک عند تلجلج عباب طعمطام موهبتک " که بظاهر باید اصل نسخه تلجج باشد .

مصدر عربی به معنی لطیف

ورقیق ساختن .

لَطِیف

در کتاب اقدس است قوله :

" انه اراد تلطیف ما عندکم " که کلمه تلطیف

در این جا به معنی تنظیف استعمال گردید .

در لقا ثبت است .

تَلْقَاء

تَمَّ بَتَمَّ تمام به معنی کمال .

در لوح به اشرف است قوله :

" تَمَّ اعلم بان تَمَّ

تَمَام

میقات وقوفک "

مصدر مزید عربی به معنی مقیم

شدن در موطن به مقابل

تَمَدَّن

کوچ نشینی عشائر و در معنی

تعلّم و ترقّی و ترقّی معروف و شایع الاستعمال گردید .

در کتاب اقدس است :

" والعلة الكبرى للاتفاق والتّمدّن لو انتم

تشعرون "

تمَدَن الطَّكْ لقب میرزا عبدالحسین شیرازی بهائی  
معروف بود که بالاخره مردود گردید و از غصن اعظم  
راجع به اوست :

"به تمَدَن الطَّك سلام برسان و بگو آن مسأله  
سُری سبب میشود که دوباره چشم شفا یافته رمد یابد  
از خدا بترس در لندن بتواشاره مینمودم حال دقت  
کن ظاهر میشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق  
و غرب در نهایت انتشار است فسوف ترى المعرضین  
فی خسران مبین من آنچه شرط بلاغ است با تو  
میگویم" ع ع

مصدر عربی به معنی سرکشی  
در خطاب وصایای عهد  
است :

تَمَرَدُ

"اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تَمَرَدُ

نمود

تَمَسَّكُ

در استعساك ذکر است .  
یا تمباکو و تهاك معروف  
است . در کتاب بیان  
است قوله :

تَنبَاكُو

" و نهی شده از تنهاکو "

عربی به معنی بی جست و خیز

غیر فعال که در عرف فارسی

تَنَبَّل متداول الاستعمال

تَنْبِل

میباشد . در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله :

" از جهت عرش نازل قد سمعنا نداءك و -

تَجَلَّيْنَا عَلَيْكَ يَا تَنْبِل لَوْ نَلْقَى إِلَيْكَ ذِكْرًا لِتَطِيرَ إِلَى

السَّمَاءِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ "

ظاهر چنان است که مخاطب را بهمان عَرَف فارسی

آمیخته حقیقت با مزاح خطاب فرمودند .

در مناجاتی از مرکز میثاق :

" و تنجد هم بجیش "

عزم من العلاء الاعلى "

تَنْجِدْهُمْ

آنها را با سپاه بزرگی از جهان برین مسلط و چیره

میشوی .

در لوح خطاب به ناصر الدین

شاه است :

تَنْسَابُ

" امش مَقْبَلًا إِلَى

الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ وَمِنْ وَرَائِي تَنْسَابُ الْحَبَابِ " فعل

مضارع انساب مشتق از مجرّد سیب به معنی از عقبم  
مار میشتابد .

و در ذیل نام حباب هم ذکر است .

صدر عربی به معنی پاک

و خالص کردن .

در لوح طبّ است :

تَنْقِیة

" تنقیة الفضول هی العمدة ولكن فی الفصول

المعتدلة " که مراد شرب مسهل و مصیفات خون و هم

تنقیص خون در فصل بهار و پائیز میباشد .

در کتاب اقدس :

" اذا غیض بحر

الوصال و قضی کتاب

العبد فی المال توجّهوا الی من اراده الله الذی

انشعب من هذا الاصل القديم " رو کنید .

در ضمن وحدت ذکر

است .

توحید

عبری به معنی شریعت

و نام کتاب اساس مقدس

بنی اسرائیل گردید که

تورات

به تفصیل در کتاب رهبران بزرگ و رهسروان مذکور است  
و در کتاب ایقان است قوله :

" جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که  
در تورات موعود است باید مرقع و مکمل شرایع تورا  
باشد . . . چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که  
در تورات مذکور است "

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله :  
" لندن امة الله روزنبرگ علیها بها " الله  
هو الله ای کنیز الهی . . . تورات که اقدم تاریخ  
شمرده میشود امروز سه نسخه موجود تورات عبری که  
نزد یهود و علمای پروتستانت معتبر است و تورات  
سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون  
معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر  
است این سه نسخه با یکدیگر حتی در تاریخ حیات  
شاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبریان از طوفان  
نوح تا ولادت ابراهیم دویست و نود و دو سال مشهور  
و در تورات یونانی هزار و هفتاد و دو سال مرقوم و در  
تورات سامری نهصد و چهل و دو سال مذکور و به  
تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولی دارد که

اختلافهای توراتهای ثلاثه را در تاریخ تولّد جمعی  
از سلالهٔ سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که  
چقدر اختلاف دارد و همچنین بحسب نقّ تورات  
عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح هزار و نهصد و  
پنجاه و شش سال مثبت و بحسب تورات یونانی دو  
هزار و دویست و شصت و دو سال مذکور و به حسب  
نقّ تورات سامری هزار و سیصد و هفت سال میشود  
حال در اختلاف تواریخ تورات تفکّر نمائید فی الحقیقه  
این جای تعجب است یهود و پروتستان تورات یونانی  
را تزئیف کنند و یونانیان تورات عبرانی را تکذیب  
نمایند و سامریّون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار  
نمایند. " الخ

مصدر عربی به معنی مهل و

شوق .

تَوَقُّق

در مناجاتی از مرکز میثاق

است :

" یبکی بالعشّی والاشراق توقّا الی البرود فی  
ظّل رحمانیتک "



## توقیع

مصدر عربی پاسخ دادن در  
نامه و نامه های صادره از ناحیه  
مقدسّه معروفه نزد امامیه در  
جواب کسان و نیز نامه و پاسخ نقطه البیان که در ضمن  
نام باب ذکرى است مشهور گردید . توقیع جمع .  
و در اسرار الآثار العمومیّه تفصیل است .

مصدر عربی به معنی اعتماد و  
تفویض امر به دیگری و تسلیم  
شدن .

## تَوَكَّلْ - تَكْلَان

در لوح رئیس است :  
" لا تحزن عَمَّا وَرَدَ طَيْكَ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ  
المقتدر العليم الحكيم "  
و در لوح طب است :  
" وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانْ "

کنت لئون تولستوی دانشمند  
نویسنده شهر روسی طرفدار  
اصلاح جامعه بشری و منقذ اعمال

## تولستوی

Leo Tolstoy

ریاست دینیّه و هیئت سیاستیه که مقتداى جمعی کثیر  
از پیروان و آثارش محلّ توجه جهانیان بود و کاخ خود

را در مسکو برجای گذاشت و بقریه کوچک یاسنایا پولیاننا  
به برزگری و دامپروری اشتغال میورزید چون از این  
امر بهائی خبر یافت تعریف و تجلیل کرد و حضرت  
عبدالبهاء میرزا عزیز الله جذّاب خراسانی را نزد وی  
به قریه مذکوره با پیام و نامه رهبری فرستاد و او باغوش  
باز به جان پذیرفته در دل گرفت و در آثارش ستوده  
نشر و رواج خواست .

ترکی الاصل مستعمل در ایران

نام مسکوک ده ریالی کنونی

بود .

تومان

در رساله سیاسیه است :

" هفت کرویر تومان و درهای مازندران را بهاد

دادند "

مستشرق روسی که کتاب

اقدس و بسیاری از السواح

را بروسی توصیف و ترجمه

تومانسکی

Toumanski

و نشر کرد و در واقعه شهادت حاجی محمد رضا

اصفهان در عشق آباد و قیام حکومت قیصری بقاص

جانبها خطایی مورخ ۱۸۹۹ میلادی بوی است قوله :

" هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت  
دولت ابد مدت خاطر آزرده ستمدیدگان را شاد و خرم  
نمود... این سلطنت با عدالت را جاوید مدت کن...  
تا ابد الآباد از برای سرکار برقرار دارد "

شهر معروف در قهستان و  
قون خراسان که در این عصر  
پهلوی فردوس نامیدند و  
حضرت بهاء الله فاران یار کرد و ذیل آن نام مذکور  
است .

خوشگوار و ملتذ شد . در صورت  
تهنأ زیارت طلائ خانم مذکور بنام  
است :

" اشهد انك زمن الحیات ما تهنأت بشربة ماءٍ براحۃٍ  
ورخاء "

و زیناء که در لوح به رئیس  
تیناء عثمانی و ضمن ( ر. س ) ثبت  
است قوله :

" یا رئیس قد تجلینا علیک مرةً فی جبل التیناء  
واخری فی الزیناء و فی هذه البقعة المباركة " الخ

دوکوهی است در فلسطین که حضرت مسیح بر آنها  
به خواری درخشید و مراد از هذه البقعة المبارکه ادرنه  
است .

و در خطابی است قوله :

" جبل تیناء و زیتا " دو جبل مقدّس است که در  
قرآن به تین و زیتون نامیده شد و در اراضی مقدّسه  
واقع شده اند و در کتاب زکریّا است قوله " فیخرج  
الرّب . . . و تقف قدماه فی ذلك الیوم علی جبل الزّیتون  
الذی قدام اورشلم من الشرق " الخ

عربی بیابان . ورطه گمراهی .

تیه و تیه بنی اسرائیل که بر تیه

طور سینا مینامند قسمتی که

موسی و بنی اسرائیل در طی راه از مصر تا فلسطین چهل  
سال در آنجا سرگردان بودند .

و در لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است قوله :

" ولا تکن فی تیه الکذب من الهائین "

حرف  
«ث»



## «ث»

### ثَّارٌ

عربى به معنى انتقام و  
خونخواهى و نیز مُنْتَقَم .

ثَّارَات جمع . و از اینجادر

زیارت نامه شیعیان خطاب به امام با ثار الله و ابـن  
ثاره است و گفته میشود با ثَّارَات الحسین یعنى ای  
خونخواهان حسین و منظور از این کلام تهییج بر انتقام  
برای آن حضرت بود .

و در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله :

" وَكَذَلِكَ فِي طَلْبِ الثَّارِ بِالْمَهْلِهِلِ "

و از مرکز میثاق در ضمن طلب مغفرت برای زمین -

المقرَّبین در وصف کربلاء است قوله :

" وَتَعَطَّرَ أَرْجَافُهَا بِنَفْحَاتِ رَائِحَةِ طَيْبَةِ

انْتَشَرَتْ مِنْ ثَارِ سَيِّدِ الشَّهِدَاءِ " که اطلاق بر خون

شهیدان میگردد.

عربی به معنی دوم . ثانی

من آمن به اصطلاح بیان

ثانی

یعنی دوم موءننین آن دوره

ملا علی بسطامی میباشد که در باب سوم واحد اول

کتاب بیان منصوص است .

در کتاب اقدس است قوله :

ثُبُوتٌ - اِثْبَاتٌ " اِنَّ هَذَا لِهَوِ الْقَضَاءِ

الْمُثَبَّتِ وَبِهِ ثَبَتَ كُلُّ قَضَاءٍ

محتوم "

مُثَبَّتٌ اسم مفعول از اثبات و مراد عالم قضا مقدس از

محوراثبات مصطلح در عرف روحانی اسلامی میباشد

و در دوره میثاق ابهی عنوان ثبوت و ثابت بر عهد

و میثاق مصطلح و متداول تا آن گردید و کثیری بنام

و لقب ثابت مستی و مشهور و مذکور در آثارند .

عربی به معنی پرسیلان .

در لوحی است قوله :

ثَجَّاجٌ

" قُلْ يَا قَوْمِ اتَّخِذُوا

مَاءَ الْاِجَاجِ بَعْدَ الَّذِي نَزَلَ مَاءُ ثَجَّاجٍ مِنْ سَمَاءٍ اَسْمَى

السَّحَابُ إِنَّ هَذَا الْجَهْلَ عَظِيمٌ

و در خطاب و مناجاتی است :

" وَاسْقِنِي مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الثَّجَالِ "

عربی به معنی پستان .

ثَدَى

در توقیعی از حضرت نقطه

در حال بردنشان بآذرهایجا

از قریه سیاه دهان خطاب به حاجی میرزا آقاسی

است قوله :

" وَهَرگاه با وجود این مستحق قتلم بذات -

مقدس الهی که مشتاق بموت اشد اشتیاق طفل به ثدی

امش بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضای

خداوندم " الخ

عربی خاك نرم خصوصاً خاك

درون زمین .

ثَرَى

در آثار ابهی جمله " رَبِّ -

العرش و الثرى " بسیار است .

و در لوح رئیس است :

" وَنَكُونُ مَطْرُوحًا عَلَى الثَّرَى "

و در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهسا در

حق حاجی ذبیح :

" وانقلب على الثرى متبتلاً الى ملكوت عزك "

ثُرَيَّا نام کواکب هفتگانه مرصوده

معلوم که به فارسی پروین وخوشه

گویند و نام مجله هفتگی فارسی منطبع در مصر که آقا

فرج الله کاشی بهائی محدث و مدیر آن شد و بعثت

شیرینی مقالات و وضع ظاهر آن محبوب ایرانیان

واقع گردید و فیما بین آن مجله و مجله فارسی دیگر

در مصر بنام سروش و نیز مجله حبل المتین کلکتّه

رقابت و اغراض مذهبی و معارضات شدیدّه قلمی

پیش آمد و غصن اعظم عبدالبهاء در خطابی چنین

مرقوم فرمودند :

" اما روزنامه ثریّا در مصر بسیار سبب زحمت

ما گشت در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این

روزنامه را ایجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت

میرزا علی محمد خان شد روزنامه سروش احداث کرد

و به جهت عداوت با صاحب ثریّا نهایت مذمت را

از احباء علی الخصوص جناب میرزا ابوالفضل نمود و

در مجالس و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه

ما ابدًا تعلق به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق به روزنامه ها نیست روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیه الهیه ما ملعبه صبیان است روزنامه به جهت سیاسیون است نه روحانیان بعد میانه ثریا و جبل العتین اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا حال صاحب جبل العتین بگمان آنکه صاحب ثریا را تعلق در افکار سیاسیه لهذا نسبت باین امر نهایت تحریک و مذمت را مینماید و آنچه از قلمش جاری گردد مینگارد " انتهی و بالاخره آقا سید فرج الله به ایران آمد چندی نیز ثریا در طهران اداره کرد و او بهمین نام ثریا در آثار مرکز میثاق ذکر است .

عربی مار خطرناک .

در لوح به نصیر است قوله :

ثعبان

" ثم اعلم بان نفس

الذی یخرج من هو لا انة یوثر کما یوثر نفس الثعبان  
ان انت من العارفین " که در حق بابیان معرض  
میباشد .

عربی دندان جلو .

در مناجاتی است :

ثغر

"ثمَّ اسبق الموحدين يا بحرى فى كـلِّ  
الاحيان من فم عطائك وثغر الطافك"

عربى مذکور در قرآن "سنفرغ  
لكم ايها الثقلان"

ثَقَلَيْنِ

خطاب به جنّ و انس مصطلح

در آن کتاب است که متاع و حشم و چیز گیرنده و بسا  
ارزش زمین اند .

و در کلمات مکنونه است :

"يا هيا انسان تخضب شعرك من دمك  
لكان اكبر عندى من خلق الكونين وضيا الثقلين فاجهد  
فيه"

عربى زن بچه مرده .

در لوح دعا "يدعوه محيى  
الانام :

ثَكْلِي

"سبحانك اللهم يا الهى تسمع حنينى

كحنين الثكلى"

در لوح خطاب به شیخ محمد  
باقر نجفی است :

ثَلَّ

"يا معشر العلما بكم

انحطَّ شأنُ المَلَّةِ ونكس علم الاسلام وثُلَّ عرشه العظیم

یعنی تخت عظیمش خراب شد .

و نیز در لوح حکمت است :

" فلما جاء اجلها ثُلَّ عرشها "

عربی گروه و دسته .

در خطاب وصایای عهد

ثُلَّة

است :

" وثُلَّةٌ هادِمةٌ للبنیان "

عربی به معنی برف و یخ .

در لوح به شیخ سلمان

ثَلَج

است قوله :

" وحق را آب و اشیا را به منزله ثلج چنانچه

گفته اند وما الخلق بالتّمثال الا کثلجة - و انت لها

الماء الذى هونابع - ولكن بذوب الثلج يرفع

حکمه - و بهوض حکم الماء والامر واقع "

و در لوحی راجع به اسلامبول ضمن آن نام ذکر است .

ثمانون عربی هشتاد .

در لوحی است :

ثمانین

" اذا فامرف سر "

الثمانین وما وعدتم به فی التّسع لتوقن بأنّ الله یوفی  
وعده ویقدر مقادیر کلّ شیئی فی کتاب محفوظ " الخ  
مراد سال هشتاد و نهمی از هجرت محمّدی و سال نهم  
از اظهار دعوت نقطه است که مقام ابهی از مقصد خود  
اولاً خفياً و ثانیاً علناً کشف نقاب فرمودند .

ثمره عربی به معنی میوه  
ثمر و نتاج و نتیجه و محصول و  
ربح و فائده و هر چه زایش  
مادی یا معنوی از شیئی است . ثمرات . ثمار .  
اثمار جمع .  
از حضرت نقطه است :

" اللهم العن شجرة الکفر و اصلها و فرعها و  
اغصانها و اوراقها و اثمارها "  
و بدین طریق در آثار این امر به حدّ کثرت استعمال  
در امور معنویّه گردید و باین میرزا یحیی ازل را ثمره  
یعنی هر شجره امر بیان خواندند و ثمره مخاطب در  
الواح لقب امری بنت حاجی میرزا رضا قلی برادر ابهی  
و زوجه میرزا اسمعیل و قبلاً لقب مادرش مریم شهیره  
بود .

مست شد .

در خطابی است :

" ثَمَلٌ مِنَ الصَّوْرَةِ

ثَمَلٌ

المشمولة الصَّهْبَاءُ "

ثَمَالَةٌ تَهْ كَاسَهُ وَرَسُوبٌ وَدُرْدُ شَرَابٍ .

در لوح حکما است :

" وَ مِنْهُمْ مَنْ شَرِبَ ثَمَالَةَ الْكَأْسِ " مراد تَه

کاسه حکمت و معرفت میباشد .

از این ریشه عربی که به معنی

دوتائی غالباً استعمال میشود

و مشتقات و فروع بسیار دارد

از آن جمله کلمه مشنوی به معنی شعر دو بیتی است

و مشنوی ملا جلال الدین رومی بغایت معروفیت و

شهرت میباشد و نام و ابیات آن در آثار این امر

به کرات مذکور گردید .

و مشنوی ابهی که در ایام اقامت سلیمانیه و کردستان

سرودند مطبوع و مشهور میباشد .

از مشتقات این ریشه عربی

که به معنی جمع و اجتماع و

ث و ب

و رجوع و پاداش غالباً استعمال میشود ؛  
کلمه مثابه به معنی " جایگاه آنها " است و به معنی  
مانند و مقام و عوض و بجای دیگری بسیار متداول  
میباشد .

در لوح دنیا است قوله :

" کلمه " الهی بمثابه " نهال است " الخ

و در لوحی دیگر است قوله :

" انسان را به مثابه معدن که دارای احجار  
کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه  
شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد "

ریشه " عربی به معنی اقامت .

مثنوی اقامتگاه .

شوی

در لوح به حاجی محمد کریم

خان است :

" و انّ الیه مرجعک و مثواک "

غلط نامهء جلد دوم کتاب اسرار الآثار

| صفحہ | سطر | غلط        | صحیح         |
|------|-----|------------|--------------|
| ۲۵   | ۱۶  | ناح        | ناح بہا      |
| ۳۷   | ۵   | ۱۳۱۴       | ۱۹۱۴         |
| ۶۴   | ۴   | سواہ       | سوی          |
| ۶۴   | ۵   | المعبودیۃ  | المعبود      |
| ۶۴   | ۵   | کانت       | قد کانت      |
| ۶۴   | ۱   | آل اللہ    | آل اللہ سلام |
|      |     |            | اللہ علیہم   |
| ۱۴   | ۶   | و منها     | و ہنا        |
| ۱۴۳  | ۴   | لبئرا ظلما | البئرا ظلما  |
| ۱۵۴  | ۱   | الغلوا     | الغلوا       |
| ۱۵۴  | ۲   | فلوا       | غلوا         |
| ۱۶۰  | ۵   | ضیعوالا مر | ضیعوالا مر   |
| ۱۷۴  | ۲   | افام       | انام         |
| ۱۷۴  | ۶   | تیلو       | یتلو         |
| ۱۷۵  | ۱   | لبی        | لبی          |
| ۱۷۸  | ۸   | مصیفات     | مصفیات       |

